

مستأجر

پرویز صیاد

حقوق باز نشر الکترونیکی این کتاب توسط پدیدآورنده آن  
به صورت اختصاصی در اختیار باشگاه ادبیات قرار داده شده است.

# باشگاه ادبیات

---

۴۰ ریال

---

# تابلدوی اول

عقب صحبه يك درهست به نشانه يك اطاق ، جلوی آن مادر سبزی ياك ميکنند . پدر پشت پاکت هائی را که پیش رو دارد مینویسد و پسر بچه دوازده ساله ای مشغول نوشتن ورقه هائیت که مکعبی از آن روی میز کاردستی مقابلش دیده میشود . پدر طوری نشسته که بتواند کار پسرش را نیز زیر نظر داشته باشد . کمی که میگذرد پسر از زیر چشم به پدر نگاه میکند شاه و انگشتهایش را بملامت خستگی کش و قوس میدهد . بعد ناگهان کاغذی را که تا کنون از روی آن رولویسی میکرد ، پاره میکند .

( پدر ) باز عوضی نوشتی !

نه ..

پس چرا همچین کردی بچه ؟

کاغذی که شما نوشتین پارهش کردم ..

مگه مرض داری ؟

( رضی شروع میکند به نوشتن )

حالا از روی چی مینویسی ؟

خدا بنده لو

رضی

خدا بنده لو

رضی

خدا بنده لو

رضی  
خدا بنده لو

همه شو حفظم .

بخون بینم .

رضی  
خدا بنده لو

( از حفظ میخواهد ) هو .. ال .. حق ..

هو الحق .. !

رضی

اعلامیه ! مستأجرین محترم و ستم .. ستم ..  
ستم کرده ..

خدا بنده لو

( با فریاد ) ستم دیده .. ! مستأجر مگه ستم کرده

میشه ؟ اینجوری حفظی ؟ بقیه شو بخون بینم !

مستأجرین محترم و ستم دیده ! اگر میخواهید

از ظلم و اجحاف .. ( تصحیح میکند ) از ظلم و

اجحاف مؤجرین بی انصاف خلاص شوید زوز

جمعه پانزدهم شعبان مصادف با میلاد با سعادت

امام عصر به بنده منزل واقع در چهارراه سوسکی

تشریف بیاورید چای و شربت برقرار است .

خادم مستأجرین .. ال .. ال .. ال ..

رضی

خدا بنده لو

الاحقر .. !

رضی

الاحقر حسین خدا بنده لو ..

خدا بنده لو

لازم نیست واسه من از حفظ بنویسی از روی

همونهایی که نوشتی بشین بنویس !

مادر

( با لفت و لباب ) چای و شربت برقرار است !

هوم ... !

( نگاه غضب آلود خدا بنده لو به زن )

صنار بده آش .. بهمین خیال باش !

تو میتونی خودتو تو این قضیه داخل نکنی ؟

کی باس براشون چائی و شربت درست کنه؟

تو نکن .. فهمیدی .. تو نکن ..

تو درست میکنی ؟

بیا و جون اون مادرهاف هافوی پیر گفتارت با

من یکی بدو نکن .. بزار حواسم بکارم باشه .

بسه دیگه .. ببند در گالرو .. منم تو این

خونه آدمم باس حرف بز نم .

( ناگهان مثل ترقه می برد . میرود کنار سینی سبزی

چمبک میزند )

واسه چی داری سبزی پاك میکنی؟

ترسیدم .. چه خبر ته ..

دارم ازت میپرسم واسه چی داری سبزی پاك

میکنی ؟

از شکمت بپرس !

چی میخوای درست کنی ؟ کوفته برنجی ؟ ..

سبزی پلو .. قرمه سبزی .. چی ..

نه خیر ، آقا اشتهاشون هم بد نیست ..

سبزی پلو ..

( کلافه ) د چی میخوای درست کنی زن .. ؟

خدا بنده لو

مادر

خدا بنده لو

مادر

خدا بنده لو

مادر

خدا بنده لو

مادر

خدا بنده لو

مادر

خدا بنده لو

مادر

خدا بنده لو

( با فریاد ) آش .. آش .. آش !

آش ؟ چه آشی ؟

رشته !

خیلی خوب ..

( ناگهان ) همیشه کپیه بزاریم با با جون ؟

( به رضی ) نخیرا ( به زرش ) خیلی خوب .. من

هیچ بهت میکم چرا بجای اسفناج ... نخود

لوبیا پاك نمیکنی .. ؟ هیچ ازت میپرسم چرا

به جای آش رشته .. شل قلمکار بار نمیذاری ؟

ها .

شل قلمکار ! گوشتش از کجا .. خیلی خرجی

میدی .. ؟

باز داره حرف خودشو میزنه .. میخوام بکم

همینجور که من سرم بکارمه بکار تو کاری ندارم

تو هم سرت بکار خودت باشه بکار من کاری نداشته

باش .. حالت شد ؟

من نباس بدونم از کجا میخوای اینهمه چائی

و شربت بیاری تو شکم وامونده شون بکنی ؟

کی خواست بهشون چائی و شربت بده زن .. من

دارم بهشون پولتیک میزنم !

( به رضی ) داره واسه شون نامه فدایت شوم

مینویسه اونوقت میگه دارم پولتیک میزنم !

مادر

خدا بنده لو

مادر

خدا بنده لو

رضی

خدا بنده لو

مادر

خدا بنده لو

مادر

خدا بنده لو

مادر

خدا بنده لو

( درماده ) بهت بگم چی .. تو که سیاست سرت  
نمیشه ۱.

( بجای خود بر میگردد )

مادر

خدا بنده لو

رضی

خدا بنده لو

مادر

فقط توئی که همه چی سرت میشه ۱

اگر سرت میشد زبون منو میفهمیدی .

بابا جون .. اگه کپیه بزاریم بهتره ها ..

تو دیگه چرا اینقدر ور میزنی بچه ؟

آدم باس لقمه رو قاعده دهنش ورداره .

( نگاه غضب آلود پدر - بعد سکوت )

یکی رو تو ده راه نمیدادن .. سراغ خونه

کدخدا رو میگرفت حالا حکایت ماست ...

خودمون نداریم بخوریم میخوایم به مردم جای

و شربت و شیرینی بدیم .. من اگه جای تو

بودم نهار دھوتشون میکردم ۱

کدوم الاغی خواست چائی و شربت به کسی بده ،

مکه مغز خر خوردی ؟

خدا بنده لو

مادر

اگه توئی که اینکارو میکنی - حتماً چشمت

باون يك جفت قالبچه س که از همه دار و

ندارمون تو این دنیا فقط همون مونده .. اما

بهت بگم .. دیگه تموم شد .. اونها سر قباله

مادرم بوده .. اگه ریز ریزم کنی نمی زارم

ببریش هرچی تا حالا بردی و دیگه بر-

نگردد و ندی .. بسه .

( کوناه میآید ) من فقط میخوام یکمشت مستأجر  
اینجا دورهم جمع بشن . فقط همین .. نوشتنم  
چای و شربت برقرار است که بیان .. پاشونو که  
بزارن اینجا دیگه کار تمومه .. مکه تو این  
مردمو نمیشناسی .. چند سال آزرگار آمیزیدالله  
تو خوننش مجلس روضه خونی انداخته باشه  
خوبه ؟ تو این چند سال کی این بیچاره بنده  
خدا تونست نصف اطاق مهمونخوننش رو پر  
کنه ؟ اما همچین که نون روغنی و چائی شیرین  
زد تنگ روضه خونی برو ببین چه خبره ..  
سوزن انداز نیست ا مردم این دوره ... بنده  
شکم اند .. بنده شکم .. نه بنده خدا !

مادر .. خیلی خوب .. اومدیم یکیشون در اومد گفت  
من شربت میخوام .. اونوقت چی میگویی .. به  
یکیشون هم که بدی .. باس به همه بدی ..

خدا بنده لو .. تو دیگه باون کار نداشته باش .. اگه علی  
سازبونه میدونه شتر و کجا بخوابونه ..

مادر .. کجا میخوای جاشون بدی .. اینهمه آدو ..  
خدا بنده لو .. همه جا .. هر جا که بشه .. تو اطاق پنجدری ..  
رو ایوون .. توی راه پله .. پشت بون .. اگه  
زیاد اومدن تو خود کوچه .. وامیاستم رو بالکن



براشون نطق میکنم .. از روی بالکن براشون  
نطق میکنم از روی بالکن ، مثل هیتلر! تو فقط  
اصلاً فایده‌اش چیه .. اینو بگو .. فایده‌ش چیه؟  
فایده‌اش .. چیه؟ پس من از پریشب تا حالا  
اینهمه تو این خونه حرف زدم .. یاسین  
میخوندم . ؟

مادر

خدا بنده لو

اینکارا فقط بیشتر صدای صاب خونه رو در  
میآره .

مادر

خدا بنده لو

صاب خونه ! يك صاب خونه‌ای بسازم که دو تا  
هم کنارش سبزشه .. اون خودش خوب میدونه  
که من با دیگران فرق دارم . خودش خوب  
وارد که بابا بزرگش این خونه رو با حقه بازی  
از چنک بابا بزرگ من در آورد . با پدر سوختگی!  
گذشته رو ول کن ، فعلاً که تو مستأجری و اون  
صاب خونه .

مادر

خدا بنده لو

خیلی خوب .. حالا منم بهش نشون میدم  
صاب خونه یعنی چی ، مستأجر یعنی چی . بهش  
نشون میدم اجرائیه صادر کردن برای من که  
تو خونه آباء اجدادیم نشستیم چقدر واسش آب  
میخوره .

مادر

پنج ماه کرایه شو عقب انداختی .. حالا هم  
عوض اینکه بری باهاش حرف بزنی .. از خر

شیطون بیاریش پائین .. داری بدتر لچ و لجبازی  
می کنی .. میخوای کور و کچلها را بریزی  
توی خونهش ...

خدا بنده لو

کور و کچلها ..؟ از کی تا حالا مستأجر جماعت  
کور و کچل شده ..؟ ما کور و کچلیم ؟ .. تازه  
میخوام بدونم اگه همین کور و کچلها نبودن  
آقایون صاب خونه ها ، خونه هاشونو چکار  
میکردن .. انبار گاه یونجه ؟ نخیر جونم مستأجر  
کور و کچلم که باشه باز بودنش برای صاب خونه  
به از نبودنش .. همین کور و کچلها هستن که به  
کیسه صاب خونه پول میرسونن و به شکمش پی ا  
خلاصه اون روزی که بخوای این آقایون  
مستأجرهارو بقول خودت ، اینجا جمع کن ..

مادر

من یکی نیستم ! میرم خونه خواهرم !  
خوش گلدی ! اصلا نباید هم باشی .. (به رضی)  
چرا برو بر داری منونیکا میکنی بچه ! یاالله  
کارتو بکن .

خدا بنده لو

پس مدرسه ام چی ؟

رضی

مدرسه بی مدرسه .. کاری که میکم بکن ..  
تا عصری باید همه اعلامیه ها نوشته بشه ..

خدا بنده لو

بعدش میتونم برم بازی ؟

رضی

بازی بی بازی .. تازه کار اصلی از عصر شروع

خدا بنده لو

میشه .. من دعوت نامه‌های خصوصی رومی برم  
تو هم باید اونها رو بیری.  
کجا ؟

رضی  
خدا بنده‌لو

درخونه‌ها .. باس درخونه‌ها رو بزنی دونه  
بدونه .. بدی دست مستأجرها .. اول باید  
بفهمی تو هرخونه چند تا اجاره نشین هست ..  
بعد به تعداد اجاره نشین‌ها بهشون دعوتنامه  
بدی ...

رضی

نمیشه ازروپشت بون پخش کنیم هوا .. خودشون  
وردارن ؟!

خدا بنده‌لو

نخیر باس بدی بدست خودشون دونه بدونه !  
نفر به نفر !

مادر

یه فکری هم بحال این بیچاره بنده‌خدا بکن  
چطوره میتونه ..

خدا بنده‌لو

تو دخالت نکن ..

مادر

آخه اون که نمیتونه اینهمه کاغذو ...

خدا بنده‌لو

( با فریاد ) گفتم تو حرف نزن .. چطور میتونه  
تا بوق سک تو کوچه .. بازی کنه .. چطور  
میتونه هزار جور پدر سوختگی در بیاره .. نمیتونه  
دعوت نامه‌های منو بیره پخش کنه ؟ ( به رضی )  
آره نمی‌توننی ؟

رضی

( مشغول کار ) چرا .. میتونم بابا چون ..

خدا بنده لو

( با مکت ) بارک الله ، اینقدر تند تند ننویس :

يك طوری بنویس که مجبور نشی برا خوندنش  
خودتم دنبالش بری . خطونیکاکن . شاگرد  
کلاس پنج ا معلم خطتون کیه ؟

رضی

آقا خوش قلم .

خدا بنده لو

همون که تو گود هالو قنبر می شینه ؟

رضی

آره .

خدا بنده لو

خوب شد گفتمی ا یادم رفته بود دعوتش کنم .  
( می نویسد ) جناب آقای خوش قلم . لقبش چی  
بود ؟

رضی

آقا سر مشقی

خدا بنده لو

نه تو قهوه خونه به لقب خوبی بهش دادن ، آها ،  
ملك الخطاطین ا

رضی

همه اینهارو باس تو کوچه خودمون پخش کنم ؟  
من نقشه شو اینجا برات کشیدم . اول از همین  
گود هالو قنبر شروع میکنی میری تا دروازه  
غار . اونوقت میری پائین . گود عربها و گذر  
لوطی صالح . اگه باز چیزی نهش موند میای  
سر چهارراه سوسکی پخش میکنی هوا !

خدا بنده لو

مادر

به الف بچه چطور میتونه اینهمه راه بره ؟

خدا بنده لو

تو هم کمکش کن :

مادر

من . ؟

خدا بنده لو      من این دعوتنامه خصوصی هارو میبرم شما دو  
تا هم اونهارو..

مادر      دیگه چکار کنم ؟  
خدا بنده لو      مکه چی میشه ، بکپر زیر چادرت پیربده در  
خونه‌ها دیگه.

مادر      خوشم باشه ؛ همین یه کارم فقط باقی بود .

( خارج میشود )

خدا بنده لو      همش الکی بلده حرف بز نه .  
رضی      بابا جون ، من خودم میبرم پنخس میکنم ،  
بزار مامان خونه باشه شام درست کنه .

خدا بنده لو      نقرس ؛ بی شام نمیمونی ، کارتو بکن .  
( تاریکی )

## تک گوی اول

سمت چپ ، جلوسه

رضی      دایره‌ای از نورروی صورت رضی میافتد .  
اعلامیه هارو با بچه‌ها و همشاگردی‌ها هم قسمت  
کردم ، اگر میخواستم خودم تنهائی پنخس کنم ؛  
دو روز هم بیشتر طول میکشید . وقتی با با جونم  
فهمید ، گوشم رو کشید و گفت باریک الله پسر تو  
آخرش یه آدم حسابی میشی .  
بابا جونم ، تو محضر کار میکنه ، یه آدم کله

داریه. نقشه‌های خیلی عالی میکشه. اما حیف  
که همیشه یخورده بد شانس می‌آره. پیرا ربال  
زمستون که برف خیلی میومد برف پارو کن‌هارو  
جمع کرد تو خونه بهشون گفت اگر میخواین  
مزدتون بالا بره هیچکس کمتر از ده تومن پشت  
بون پارو نکنه. اگه نه تومن ونه زاروده‌شی  
هم دادن کسی کار نکنه. دو تا طاق که چکه کرد  
مجبور میشن ده تومنو بدن. اونوقت ازشون  
قول گرفت اگه مزدشون بالا رفت هر کدوم  
مزد یه روزشونو بیارن بدن بهما، یعنی به بابا  
جون. برف پارو کنها حرف با با جونمو گوش  
کردن و نرفتن سرکار. اونوقت مردم خودشون  
پشت بونهاشونو پارو کردن. برف پارو کنها  
پولی که به بابا جونم ندادن هیچی، یه چیزی  
هم طلبکار شده بودن.

اما این یکی نقشه‌ش حسابی گرفته. امروز تو  
مدرسه همه بچه‌ها میگفتن بابای ما فردا میخواد  
بیاد خونه شما. حیوونی با با جونم آدم خوبی‌ه!  
مامانم میگه عیب بزرگش اینه که دودیه. میگه  
آدمهای دودی همه مثل بابات لجبازن اما من  
میگم عیب بزرگ بابام فقط کم پولیشه. لجبازیش  
هم سر همین کم پولیشه..

شبی که دعوت نامه‌ها رو پخش کردم ازش پرسیدم:  
 باباجون اگر کپیه می‌گذاشتیم که خیلی بهتر  
 بود. خنده‌اش گرفت و گفت: کپیه خرج‌ور  
 میداره بچه؛ چرا نمی‌فهمی؟

## تابلوی دوم

یک صدا	بچه بابات خون‌س
رضی	( با ترس ) هان . ؟
حاجی	(بروشنائی می‌آید) گفتم بابات خون‌س ؟
رضی	نخیر نیست .
حاجی	دروغ نگو بچه !
رضی	بغدا خوله نیست !
حاجی	مادرت چی ؟
رضی	مادرم هست .
حاجی	بش بگو منم !
رضی	چشم !

(از روشنائی خارج میشود سمت راست صحنه ... کمی عقب ، درخانه با پله‌هائی . که به طبقه دوم میرود و پنجره‌ای که بالای آنست روشن میشود . رضی به شتاب از پله‌ها بالا میرود . حاجی از قوطی سیگار - سیگاری در می‌آورد و آتش میزند . چند لحظه بعد . پنجره بالا خاله باز

میشود و مادر در حالیکه چادوش را مرتب میکند جلوی آن می‌آید. کمی عقب‌تر از اورزی طوری ایستاده است که از چشم حاجی پنهان بماند .

سلام !

مادر

سلام خواهر من . آقا تشریف ندارند؟

حاجی

نخیر .

مادر

شنیدم فردا منزل شما خبره‌ایه !

حاجی

والله ، به مهمونی مختصر !

مادر

مختصر ! اینجور مهمونی‌ها به صلاح شما نیست

حاجی

همشیره !

خوب دیگه .

مادر

به کمی آقای خدا بنده لو رو نصیحتش کنین

حاجی

همشیره ؛ شما جای خواهر من هستین ؛ خدا

بسر شاهده ، من برای شما و بچه ناراحتم .

والا ، خیلی بیشتر از اینها نمیکذاشتم کار با اینجا

بکشه ..

خدا بشما عمر بده حاج آقا ، والله من هرچی

مادر

بهش میکم بخرجش نمیره . شما که خوب به

اخلاقش واردین .

(رضی با اعتراض چادر مادرش را میکشد)

هر چه باشه شما بزرگترین ، گذشت با

بزرگترهاست حاج آقا !

خواهر من ، دیگه من چکار بکنم . شما خودتو

حاجی



بگذار جای من، الان پنج ماهه، واسه خاطر  
پولش نیست خدا شاهده، اصلا طرز رفتار  
یه جوریه که .. آخه اینکه خوب نیست بخدای  
احد و واحد بخاطر نجابت و آبروداری شماست  
که ... آخه اون به مستأجرهای من چکار  
داره؛ تمام دکون دارهای این راسته، تمام  
آدمهائی که پشت دیوار یخچال میشینن اجاره  
نشینهای من اند. آخه اینکه رسمش همیشه که!  
خدا شاهده اگر لب بتر کونم ..

حاج آقا، شمارو به خدا؛ بزرگواری کنین؛  
باهاش یه جوری حرف بزنین که بهش بر نخوره.  
میدونین که یه اخلاق مخصوصی داره، اون به  
حرف من گوش نمیده هیچوقت ..

لااله الا الله .. آخه من چه بدی در حقش کردم  
خواهر من، همشیره من، نه خود شما بگین  
من چه بدی در حق اینمرد کردم؟

هیچی! بخدا هیچی .. من تا حالا هزار مرتبه  
بهش گفتم، سرکوفتش زدم! (اعتراض رضی) به  
همون خدائی که منو شمارو آفریده به جون  
همین یه دونه بیچم. هزار مرتبه هم بیشتر  
بهش گفتم!

خلاصه از قول من بهش بگین. من گذشتم!

مادر

حاجی

مادر

حاجی

اون پنجماء کرایه هم بهش پیشکش !  
خدا بشما عمر و عزت بده . خدا الهی بچه ها تو  
برات حفظ کنه .

مادر

فقط از اینجا بره ! اگر میگه خونه پیدا نمیکنم  
خودم میسپرم براش پیدا کنن . دیگر از این  
بهتر ؟

حاجی

خدا روز به روز کارتون رو بیشتر راست پیاره !  
از قول من بهش بگین نزاره کار از اینکده هست  
بدتر بشه خیلی بضررش تموم میشه ها ؟ فقط  
همین . والسلام مرحمت شما زیادا (میرود)  
خیر پیش . بسلامت !

مادر

حاجی

(بند از اطمینان از رفتن حاجی)

مادر

رضی

تو نباش پشت سر بابا چون این حرفها رو میزدی .  
( با غیض دست بلند می کند ) همچین میزنم تو  
سرت صدای سگ کنی ها ! بهت بگم ! تو دیگه  
مثل بابات کله شق نباش . نشنیدی چی ها  
میگفت ؟

مادر

( پنجره بسته میشود در حالیکه هنوز صدای  
بگو مگوی آنها بگوش میرسد )

## تابلوی سوم

ضلعی از اطاق پنجدری ، که درهای پنجگانه  
را به بردارد ، عقب صحنه دیده میشود جلو در وسط

میزی گذاشته‌اند بایک صندلی . از اولین در سمت راست دیده‌وار فوق الذکر رضی وارد میشود در حالیکه گوئی از جمعیت حاضر خجالت میکشد پارچه‌ای با طرح بنه جقه روی میز میاندازد و از همان در مادر در حالیکه رویش را کپ گرفته دستش با لیوان آب بطرف رضی دراز میشود رضی با دو می‌رود لیوان را می‌گیرد و می‌آورد میگذازد روی میز . مادر ناپدید میشود . جماعت مستاجرین در سالن‌اند .

( از توی سالن به رضی ) پس چرا بابات نمیاد ؟  
 ( با خجالت ) الان میاد . داره نطقش را حاضر میکنه .

**میرزا علی رضی**

بگو بیاد تموم کنه زودتر بریم بابا .  
 چشم ( بادواز همان در که آمده خارج می‌شود )  
 ( از توی سالن ) اینجوز که بوش میاد شربت مر بت در کار نیست .

**میرزا علی رضی غضنهر**

بزار هرقت خشک بشه بابا . اونوقت . عجب مردمونی ان‌ها ؟  
 ( در وسط باز میشود )

**آقا مهدی**

آقا اومد . هیس !  
 ( از در وسط باوقار هرچه بیشتر وارد میشود و دودست داد طرفین خویش بلند میکند )

**خوش قلم خدا بنده لو**

سلام . آقایون مستاجرین . ( همه در سالن . خدا بنده لو پشت میز میایستد و لبخند میزند . سرانجام در سالن یکنفر سرکف زدن را باز میکند و بقیه دنبالش را می‌گیرند )

خیلی متشکرم . خیلی ممنونم .

( رضی وارد میشود . دفترچه‌ای با مداد روی  
میز میگذارد . خداوندلسو برمیگردد متوجه  
مادر میشود که از لای يك لنکه در چشم بداخل  
دوخته است آهسته چیزی به رضی میگوید .  
رضی به دومبرود و همان در را محکم می‌بندد  
و پشتش می‌ایستد )

آقایون مستاجرین محترم . همشهریه‌های عزیز .  
به منزل ناقابل بنده خیلی خوش آمدید . منزل  
بنده که چه عرض کنم . چون ما مستاجر ها  
بهمون نمیاد که بگیم به منزل بنده . باید بگیم  
به منزل ناقابل صاحب خونه بنده خوش آمدید .  
تازه اگر صاحب خونه بفهمه که ما اسم ناقابل  
گذاشتیم رو خونه اش . واویلا . به تریژ قباش  
برمیخوره . ترش میکنه . گوش بچه آدمو  
یواشکی میگیره . میکشه . پس باید بگیم به  
منزل عالی و با شکوه صاحب خونه ما خوش  
آمدید .

( یکی دو نفر در سالن خنده خارج از قاعده‌ای  
سرمیدهند )

بله . غرض . خیلی خوش آمدید . من . فکر  
میکنم همه دوستان عزیز . و مستاجرین محترمی  
که اینجا جمع شده‌اند . از منظر و هدف این  
جمع شدن با اطلاع هستن .

میرزا علی  
خدا بنده لو

ببخشین میون کلومتون . من یه سؤال داشتم!  
بفرمائید .

میرزا علی

والله . ما اعلامیه شمارو خوندیم . یعنی بنده  
دادم بنده زاده که شاگرد دبیر ستانه خونند .  
اما هرچی زور زدیم نفهه میدیم موجرین ! چه  
معناست !

خوش قلم

موجرین یعنی صاحب خونه جان من . یعنی  
صاحب خونه .

خدا بنده لو

آفرین . آقای خوش قلم لب مطلب رو بیان  
فرمودن . موجرین یعنی صاب خونه ها . موجرین  
بی انصاف یعنی صاب خونه های بی انصاف!  
حالا متوجه شدین دوست عزیز؟

میرزا علی

بعله !

غضنفر

بشین بابا . بشین . گذزدی !  
(میرزا علی غضب آلود به غضنفر نگاه میکند و  
می نشیند)

خدا بنده لو

بله . کاملاً درسته . البته و صد البته بر هر کدام  
از ما که اینجا جمع شده ایم واضح و مسلم است که  
هریک بفرخور حال خود از ظلم و اجحاف  
موجرین بی انصاف باخبر هستیم . این حرف  
تازه ای نیست غرض ما پیدا کردن يك راه چاره  
است . غرض ما دفاع از مظلومیت و حیثیت  
مستاجر ستم دیده است

## روستائی

( از توی سالن با صدای بسیار بلند ) خدا الهی  
پشت پناهتون باشد . خدا الهی يك در دنیا و  
هزار در آخرت عوضتون بده . خدا الهی ..

## چند صدا

( از چند جای سالن ) هیس ا . بشین ا . هیس ا .  
( روستائی ساکت می شود و می نشینند )

## خدا بنده لو

بله . خیلی ممنون . غرض ( با ظاهر به آگاهی  
از فوت رفتن خطاب به خوانی و سخنرانی )

مانه میخواستیم بگوئیم چرا صاحب خانه صاحب  
خانه است و مستاجر مستاجر است . نه ، این  
یکی دست خداست . ما فقط میخواستیم بگوئیم  
مستاجر هم آدم است . شخصیت دارد . برای  
خودش احترام دارد . باید به درد دلش رسید ،  
حرفهایش را شنید ، و باندازه توانائی و وسعش  
با و کرایه تحمیل کرد ، شکی نیست که توی ماها  
که اینجا جمع شده ایم خیلی ها هستن که نصف  
بیشتر در آمدشان را میدهند بابت کرایه خانه .  
اما این را خوب میدانیم که اگر روزی روزگاری  
بازار کساد شود . یا اتفاقی پیش بیاید که مستاجر  
نتواند کرایه خانه را بموقع بپردازد صاحب خانه  
فوری دارد راه میاندازد و آبروی مستاجر  
را پیش سر و همسر می برد که چی ؟ که چرا کرایه  
عقب افتاده است رسوائی که بار می آورد هیچ

اجرائیه هم برایش صادر میکنند. تازه مستاجر  
 بینوا این راحتی خیال را هم ندارد که مثلا  
 یکشب دیر بخانه برگردد. یا سالی ماهی چند  
 میهمان دعوت کند! اگر بچه‌های معصوم مستاجر  
 دلشان بخواهد توله سگی، بچه گربه‌ای،  
 مرغ و جوجه‌ای داشته باشند سر و صدای صاحب  
 خانه بلند میشود که چی؟ که مگر خانه من  
 طویله است؟ که شما میخواهید آتش حیوان نگه  
 دارید؟ حالا این سرشان را بخورد! اگر  
 مشیت الهی قرار بگیرد که دو تا بچه یکی از  
 بنده‌های مستاجرش بشود سه تا فی الفور صاحب‌خانه  
 خوش انصاف بفکر بالا بردن اجاره میافتد...  
 دیگر بخرجش نمیرود که با با... این بنده خدا  
 درآمدش زیاد نشده که هیچی، به چیزی هم  
 بمخارجش اضافه شده. این دیگه بقول بچه‌های  
 میدان... در باغی وزیر چانه‌ای لازم ندارد!

(قاف قاف می‌خندد) راست میگه دیگه ۱.

یک نفر

(و بقیه می‌خندند)

(میایستند. خطاب به حاضرین) میون کلومتون  
 شکر. البته خلاف ادب میشه حضورتون،  
 این چیزی که میخوام بگم. بعله. بنده به بنده  
 زاده دارم که کوچیکه. اون هفته سر همین بچه

میرزا علی

با صاب خونه بچمون شد . سر این که صاب  
 خونه میگفت خلاف ادب میشه حضورتون بنده  
 زاده زیاد بیرون روی داره ! من و والدہ بچه  
 هانشنیم نقشه کشیدیم . که چکار کنیم چه کار  
 نکنیم . والدہ بچه ها گفت باید سنجد بخورد  
 بچه بدیم ! چند روزی که اینکار کردیم خلاف  
 ادب میشه حضورتون بنده زاده . چیز شد ،  
 چی میکن . دچار یبوست مزاج شد . میدونین  
 آخه سنجد زیاد خوردن یبوست میاره . حالا  
 ما نمیدونیم چه خاکی بسمون بریزیم .  
 میترسیم اگر دوا موایی چیزی بخورد بچه  
 بدیم خلاف ادب میشه حضورتون دو مرتبه  
 کارش خراب بشه . باز بشه همون آش و همون  
 کاسه !

بشین بابا . بشین . این چیزها که گفتن نداره .  
 (نگاه غضب آلود میرزا علی . دهمدانشستن)

بعله . از این دردورها دوست عزیز ، اگر  
 بخواهیم بشمریم خیلی زیاده . باید کوشش  
 کنیم همه این اشکالات از پیش پای ما طبقه  
 مستاجرین برداشته بشه . چطوری ؟ . واسه  
 همینکه اینجا جمع شدیم . (یکدستش را بلند  
 میکند ) این چیه ؟ . یک دست ! این یک دست

غضنفر

خدا بنده لو



تنهائی صدا داره ؟ آره صدا داره ؟

نه خیر!

چند نفر

خدا بنده لو

(دست دیگرش رانیز بالا میبرد) اما وقتی این یکی بالا بره ، میتونن چکار کنن؟ . دوتائی باهم صدا در آرن، اینطور (کف دست هارا بهم میکوبد) نتیجه ای که میخوام بگیرم اینه که برادر من . اخوی من . صدای ده نفر . همیشه چیه ؟ . قوی تر از صدای يك نفره ! صدای صد نفر چی؟ قوی تر از صدای ده نفره ! همین الان ، همین الان که شما اینجا دورهم جمع شدین . فقط همین که اینجا دورهم جمع شدین ، حساب کاررا داده دست صاب خونه جماعت که نه بابا... هوا خیلی پسه ملذفت میشن که مادیگر يك نفر نیستیم که بشه بهمون زور گفت . ده تائیم ، صد تائیم ، هزار تائیم . این رو بهش میگن چی ؟ فایده اتحاد و دست بدست هم دادن آقا جان (ناکبان فریاد میکشد) آقا . آقا . دست فروشها اتحادیه دارن ! . بزازها اتحادیه درست میکنن ! . حتی این او اخر شنیده ام مطربها هم دارن اتحادیه وا میکنن من نمی فهمم چرا مستأجرین نباید اتحادیه داشته باشن (دلوله در سالن)

درسته ... اتحادیه بر اصنف مستاجر ... لازم

آقا مهدی

## روستائی خدا بنده لو

لازمه... من خودم میخواستم همینوا اول بگم.  
چه جوری اتحادیه میشن؟!  
سؤال خوبیه! سؤال... خوبیه! چطور میشه  
اتحادیه درست کرد! اول از همه باید از میون  
خودمون یکنفر را بعنوان رئیس انتخاب کنیم.  
اول باید اینکارو بکنیم تا بقیه شو عرض کنم،  
واما انتخاب رئیس چطوری میشه؟ خیلی آسونه  
از توی آقایون برادران عزیز خودم هر کس  
دلش میخواد رئیس اتحادیه مستاجرین بشه...  
بلندشه خودشو معرفی کنه.

(سکوت. درسالن نگاهها رد و بدل میشود)  
البته... کسی که بعنوان رئیس اتحادیه  
مستاجرین انتخاب میشه... فراموش نکنید هم  
باید سابقه اجاره نشینی داشته باشه و هم لیاقت...  
لیاقت!

(سکوت)

(با تردید بلند میشود) والله! که بسابقه اجاره نشینی  
و مستاجری و اینجور چیزها باشه همه میدونن  
که تو این راسته فامیل من از هفت پشت باینطرف  
اجاره نشین بوده... اما من یکی راستش تو  
خودم جر بزه رئیس مئیس شدن نمی بینم.  
حالا کی خواست تورو رئیس کنه...

میرزا علی

غضنفر

## آقامهدی میرزا علی

بزار حرفش رو بز نه با با.  
من نمیدونم این چرا امروز پبله کرده بمن.  
چی میگه آقا جون. عصر به عصر میخوای بیای یه  
بادیه سیراب شیر دون مفت بخوری. بهت نمیدم!  
چییه؟

## غضنفر خدا بنده لو

باشم بز نم تو سرو مغزش ها.  
آقایون! آقایون! مستأجرین عزیز. از موضوع  
خارج نشیم. ما داشتیم رئیس انتخاب میکردیم  
نمیزاره که! من داشتم میگفتم اگه از من  
می پرسین توی ماها هیشکی بهتر از خود شما  
نیست.

## میرزا علی

## خدا بنده لو میرزا علی

من؟ هه هه هه. نه! میدونین من...  
اینکار یه آدم سرزبون دار میخواد. شما فعلا از  
از همه ما هم سرزبون دارترین هم با سواد دارتر!  
(چند نفر در سالن تائید میکنند)

## خدا بنده لو

من حاضرم هر کمکی از دستم بر بیاد با جون  
و دل برای اتحادیه انجام بدم. اما بهتره  
یکنفر دیگرو برای اینکار... در نظر بگیرین.

## آقامهدی

(به چابکی از توی سالن میپرد بالای صحنه و دست در گردن  
خدا بنده لو میکند)

آقایون... اگر کسی بتونه کاری واسه ما  
مستاجر جماعت بکنه، همین آقای خدا بنده لوی

خودمونه ( به خدا بنده لو ) شوما رئیس حریفی هم  
توش نیست ! برو بر گردم نداره !

آخه من گرفتاریهایی دارم که ...  
این تن بمیره قبول کن ! ( به گونه خود میزند ) این  
تنو کفن کردی قبول کن !

خیلی خوب بابا . خدا نکنه .  
( لب های خدا بنده لو را ماچ میکند )  
تموم شد و رفت !

( برای اینکه از آقامهدی عقب نمانده باشد سرعت میجهد  
روی صحنه و یکدست خدا بنده لورا بلند میکند )  
رئیس اتحادیه مستاجرین . کف بز نید .

( کف میزنند )

زنده باد . اتحادیه . مستاجرین . هوریا . !  
هوریا . ! هوریا . ! ( کف میزنند — بعد چند نفر از  
دوسوی صحنه بالا میروند و دور خدا بنده لو جمع میشوند  
روستائی جلو میروند و دست خدا بنده لو را ماچ میکند )

زنده باد . رئیس اتحادیه مستاجرین . !  
هوریا . ! هوریا . ! ( خدا بنده لو میروند روی شانه های  
مستاجرین )

آقایون . مستاجرین محترم . منو بزارین  
پائین . میخوام حرف بز نم .

صاحب خونه ها باید به مستاجر ها سلام کنن . !

**خدا بنده لو**

**آقامهدی**

**خدا بنده لو**

**آقامهدی**

**غضنفر**

**جماعت**

**آقامهدی**

**جماعت**

**خدا بنده لو**

**یکنفر**

جماعت

هوریا ... هوریا !

غصنفر

کرایه خونه باید وربیفته !

جماعت

هوریا ! هوریا !

(خاموشی . در تاریکی همه‌ی جمعیتی کثیر شنیده میشود  
و تلاطم آنها و سپس کم کم صداها فروکش میکند و بعد سکوت)

## تک گوئی دوم

رضی

نکفتم نقشه با بابا جونم میگیره ؟ امروز تو مدرسه  
همه منو بهم‌دیگه نشون میدادن . میگفتن باباش  
رئیس شده . برای ماما نم تعریف کردم . اما اون  
بیخودی دلواپسه . من اگه جای بابام بودم  
هیچوقت با ماما نم عروسی نمیکردم . اون اصلا  
با بابام جور در نمیاد!

قرار شده تا وقتی یه جا و محلی برای اتحادیه  
پیدا نشده ، هفته دوشب خونه ما جلسه باشه .  
توی جلسه اول که پریشب بود ، هیئت مدیره  
انتخاب شدن . پنج نفر . یعنی با بابا جونم  
پنج نفر .

(کاغذی از جیب در می‌آورد و بان نگاه میکند)

اول بابا جونم که هیچی . رئیس اتحادیه .

دوم - آقای خوش قلم . معلم خط‌مون . منشی  
اتحادیه . بچه‌ها میگن نمره روافتادی .

سوم - آقای میرزا علی آقا . سیراب فروش ،

حسابدار اتحادیه . همون که بچش سنجید  
زیادی خورده بود! دیروز ما مانم گفت بروازش  
سیراب بخر ببین حالا که جزو اتحادیه ست  
باز هم شپردون رو پامون دوازده زار حساب  
میکنه یا نه . منم رفتم . اول که نمیخواست  
پول بگیره . بعدش وقتی اصرار کردم شپردون  
دوازده زارو یک تومن حساب کرد . یک تکه  
بریونی اضافه هم گذاشت روش!

چهارم - آقامهدی چراغساز . صندوقدار اتحادیه  
همون که اول اومد بالا به بابا جونم اصرار  
کرد در رئیس بشه . بغل دست خونهمون چراغسازی  
داره .

پنجم - غضنفر . عضو هیئت مدیره ، همون  
جوونکه چهارشونه که بابامو قلمدوش کرد . از  
این کاری دستی ها داره ، همیشه زیرگذر  
وامیسته ، قراره اون مستأجر های تازه رو  
بیاره تو اتحادیه اسم بنویسن . فرداشب باز هم  
جلسه ست اگر خبری شد...

( صدای کوبیدن میخ باچکش از تاریکی شنیده  
میشود و بعد روشنایی روی نمای خانه خدا بنده لو  
میافتد که در همان محل تابلوی دوم قرار دارد  
آقای خوش قلم بالای نردبان مشغول کوبیدن تابلو  
پارچه ای « اتحادیه مستأجرین » به سردر خانه

خدا بنده لوست) .

(میرود از دیک بردبان میایستد)

آقای خوش قلم، سلام، فردا شب باز هم میابین  
خونه ما؟

رضی

چطوره، خوب شده یا نه؟  
تا بلو پارچه‌ای زود خراب میشه، اگر تخته  
بود بهتر بود!

خوش قلم

رضی

خطشو میگویم، خوب شده یا نه؟  
معلومه که خوبه، پس میخواین بد باشه؟  
همه همینو میکنن، هیچوقت کسی از خطم تعریف  
نمیکنه، همه خیال میکنند چون معام خطم،  
وظیفه‌ام اینه که خطم خوب باشه.

خوش قلم

رضی

خوش قلم

باباجون منم همیشه از خطم ایراد میگیره.  
بخیالش هرکی شاگرد مدرسه شد باید خطش  
هم خوب بشه، کاشکی خط منم مث خط شما  
خوب بود.

رضی

برای این مردم خطت خوب باشه یا بد، چه  
فرقی میکنه؟

خوش قلم

(بروشنائی میآید)

حاجی

خسته نباشی آقا خوش قلم.

سلام حاج آقا.

خوش قلم

خوش قلم میزنی!

حاجی

خوش قلم

حاجی

اختیار دارین حاج آقا .  
تو دیگه چرا ، تو که حقوق بگیر دولتی ، مواجبت  
روبراهه!

خوش قلم

من خط مینویسم حاج آقا ، هنرمندم ، هنر-  
بالاخره باید صنارسه شاهی برای صاحبش نون  
کنه یا نه؟

حاجی

خوش قلم

هر کس بهت پول بده ، براش مینویسی؟  
چرا که نه؟

حاجی

پس کارت که تموم شد به تک پا بیا حجره من .  
تا بلو میخوای بنویسی حاج آقا؟

خوش قلم

حاجی

(بطوریکه هم به رضی بفهماند وهم اگر احیاناً کسی در داخل  
خانه گوش ایستاده، بشنود)

خوش قلم

حاجی

نه ! میخوام به چیزی بنویسم بدم اهل محل  
زیرش امضا کنن ، میخوام خطور بطش خوب  
باشه!

خوش قلم

حاجی

باشه!  
می آی دیگه؟  
پس چی که میام حاج آقا من خط مینویسم...  
(دست سررضی میکشد)

رضی

خوب . بابات که شد رئیس اتجاریه ، تو میخوای  
چکاره بشی؟  
(سرافکنده)



یه چیزی میشم دیگه!

انشالله . (میرد) خدا حافظ آقای خوش قلم .

سایه تون کم نشه حاج آقا .

(بعد از رفتن حاجی) آقا میخواین برای حاجی هم

خط بنویسین؟

(از ردبان پائین میآید) خط خوب همینش بده دیگه .

باید برای همه چیز نوشت!

(تاریکی)

حاجی

خوش قلم

رضی

خوش قلم



زمین، آب و کوهستانها را در دستهای مستاجرین تهران که در پی جمع شدن کم کم  
 نوبت به مستاجرین شهرهای دیگر میرسد. فکرش  
 را بکنید. وقتی همه مستاجرین مملکت داخل  
 اتحادیه ما بشوند، ما میتوانیم با مستاجرین  
 سایر مملکتها هم روابط برقرار کنیم. اصلا  
 آقا جان - این یکی بین خودمان بماند. وقتی  
 همه مستاجرین با هم تشکیلات واحدی درست  
 کردند (آهسته) ما میتوانیم دست به کارهای مهمتر  
 و بزرگتری بزنیم. آقا جان، بجز این، قفقاز، از  
 اینطرف افغانستان، هندوستان، از آنطرف  
 عراق، اصلا تمام عربستان مال ما بوده. مال  
 ما ایرانیها! همه را پس میگیریم! این همه زمین  
 اگر بین ما مستاجرهای ایرانی تقسیم بشود  
 بهتر است. هر کدام دست کم ده پارچه آبادی بگیرند. البته  
 در موضوع خیلی مهمتر از این حرفهاست. اما از شما  
 میخواهم که اینها را بکنید. فعلا تا انجام قسمت اول نقشه  
 که کاملا جنبه داخلی دارد این موضوع توی همین  
 چهار دیواری بین خودمان پنج نفر بماند!

(سکوت)

**میرزا علی:** از اونوقت کار و بار ما سکه میشه. نقشه  
**خدا بنده لوی:** البته ولی ما برای سکه شدن کار و بار خودمان  
 کار نمیکنیم. ما میخواستیم سعی کنیم تا اتحادیه

مان بتواند انشاءالله ، آرزوی همه مستاجرین  
را برآورده بکند .

انشاءالله .

**میرزا علی**

(مادر از لای در يك سینی چای میدهد به رضی .  
خدا بنده لو بصدای در متوجه او میشود)

گفتم به چندتا صندلی از منزل میزیدالله بکیر .

**خدا بنده لو**

(از لای در) خودشون مهمون داشتن !

**مادر**

(رضی به حاضرین چای تعارف میکند)

همینجور خوبه آقا خدا بنده لو . مستاجر جماعت

**میرزا علی**

صندلی میخواد چکار ؟

چرا نمیخواد آمیرزا . مگه مستاجر بنده خدا

**آقامهدی**

چشه ؟ . صندلی . قفسه . کمد . همه چی میخواد .

باس بهش بدن . !

امشب دستورچیه ؟

**خوش قلم**

امور مالی . امشب راجع به امور مالی صحبت

**خدا بنده لو**

میکنیم . اتحادیه برای رسیدن بمقاصد مقدس

خودش مخارجی داره . و این مخارج را چیزی

که مسامه ، ما پنج نفر نمیتونیم بدیم .

دادنشو که میتونیم . منتهی چیزی که هست

**میرزا علی**

وسعمون نمیرسه !

(بادهان پر) بزار ببینیم چی میگه ! اه... نه !

**غضنفر**

آقا خدا بنده لو هم همینو میگه دیگه . نمیتونیم

**آقامهدی**

بدیم یعنی وسعمون نمیرسه !

خدا بنده لو

اجازه بدین آقایون . من خودم توضیحات لازم رو عرض می کنم .

(به خوش قلم) آقا شما بعنوان ناظم جلسه . مواظب باشید برای حرف زدن اجازه گرفته بشه .

خوش قلم

خدا بنده لو

آقایون برای حرف زدن باید اجازه بگیرن .  
بله همانطور که گفتم مائتهائی اگر بخواهیم عهده دارمخارج اتحادیه بشیم از توانائی مون خارج . بمقیده من ، هر مستأجری که عضو اتحادیه میشه بایستی در ماه يك تومن به صندوق اتحادیه حق عضویت بده یعنی بده به آقای آسیده مهدی .  
(همه به آقا مهدی نگاه میکنند)

البته يك تومن پیشنهاد منه - آقایون اگر نظری دارن میتونن بدن .

خوش قلم

میرزا علی

يك تومن خیلی کمه .  
آخه حساب وسع آدمو هم بکنین نه .

غضنفر

باز این حرف زد !

خوش قلم

غضنفر

آقایون . آقایون . اجازه بگیرین !  
با اجازه آقا ا من میکم کدوم آدم بدبخته که  
نتونه يك تومن بده ؟ اونهم درماه ا

خدا بنده لو

آقا مهدی

( به آقا مهدی ) آقا شما نظری ندارین ؟  
من . من چیزی نمیگم . چون قراره يك  
تومن ها رو بیارن بدن بمن اگر بگم کمه ممکنه

خیال کنن واسه خودم میگویم .  
يك تومان واقعا منصفانه است . از يكطرف اگر  
حسابش رو بکنی روزی ده شاهی هم نمیافته . از  
طرف دیگر ده هزار تا مستاجرا اگر ماهی يك تومان  
بدن میکنند در ماه ده هزار تومان . و با این پول چرخ  
اتحادیه حسابی میگرده هیچی شاید بتونه به  
بعضی مستاجرین بی بضاعت وام هم بده . البته  
باسود خیلی کم . (اعضاء بهم نگاه میکنند)

خدا بندگان

من خودم به سوال دارم .  
بفرمائید .

خوش قلم

خدا بندگان

هیئت مدیره ، یعنی ما پنج نفر چه جوری کار میکنیم  
یعنی - مجانی کار میکنیم ؟

خوش قلم

البته مجانی مجانی هم که نمیشه . ولی خوب باید  
ترتیبی بدیم که به مستاجرین دیگه زیاد تحمیل  
نشه .

خدا بندگان

بعلمه . مجانی که نمیشه . بالاخره ما داریم برای  
مستاجرین دیگه زحمت میکشیم ، خون دل  
میخوریم !

آقامهدی

منم به سوال دارم .

غضنفر

بفرمائید .

خدا بندگان

ما خودمون هم میتونیم مساعده بگیریم ؟ یعنی من به  
پولی بگیرم . . . ماه به ماه بدم .

غضنفر

خدا بنده لو ... برای آنچه منظوری! بشکلی باین داره! اگر  
برای پرداخت کرایه خون نه پس افتاده است. همه  
مستاجر ها میتونن وام بگیرن. فرق نمیکنه.  
غضنفر نه. من واسه یه چیز دیگه میخواستم. میخواستم  
یه یا بوبخرم. یا چارچرخه. میدونین  
این کاری دسی که بالان من دارم خیلی زوارش در  
پارفته. یعنی صورت خوشی هم نداره که من، حالا  
که جزو اتحادیه شدم، عوض یا بوب، خودم کاری

بکشم. میدونین ...  
خدا بنده لو ملتفتم! منظور آقای غضنفر اینه که برای من  
که عضو هیئت مدیره اتحادیه مستاجرین هستم  
دیگر خوشایند نیست کاری را خودم بکشم. این  
حرف کاملاً درسته ما باید بر اش یک فکری بکنیم  
ببینید میان ما پنج نفر هر وقت سه نفر با یک کاری  
موافق بود، اون کار عملی میشه.

میرزا علی ... اگر به این باشه منم اون دکون دو متری دهنه  
بازار و از خایج هم مد علی. اجازه نمیکنم. باهفتصد  
هشتصد تومان ستر قفلی. یک دکون نقلی تمیز از  
آب درمیاد. آخه دیگه گذاشتن زبون گذر. حالا  
بگذریم. از تا بستون - زمستون کار سختیه. اصلا  
بگذریم. همیشه ...

خدا بنده لو اگر اجازه بدین سرفرست برای همه این چیز

ها ترتیبیاتی میدیم . فعلا ما کارهای مهمتری در  
پیش داریم . اول از همه باید بفکر تشکیلات  
بود . بدون تشکیلات هیچ کاری پیش نمیره !  
( از لای در ) بگو حاجی اومده

مادر

حاجی اومده !

رضی

اومده کی چی ؟

خدا بنده لو

حاج ممد علی خودمون ؟

میرزا علی

میتونه بیاد تو . ما خرده برده از کسی نداریم .

خدا بنده لو

بیادش تو !

رضی

میگه چوب رو که ورداری گربه دزده حساب  
کارشو میفهمه . حالا حکایت اینه . بیشتر از همه  
این بدست و پا افتاده . میگه هر که بامش پیش  
برفش بیشتر .

خدا بنده لو

اومده چکار . ؟

خوش قلم

دریوزگی !

خدا بنده لو

( نیم خهز میشود ) میگم بهتره ما پاشیم بریم .

آقامهدی

نه . بشینین بشینین . اینجا خونه منه ، نه خونه اون !

خدا بنده لو

یا الله ! ( وارد میشود ) سلام علیکم !

حاجی

( همه بجز خدا بنده لو پیش پایش بلند میشوند )

چهار نفر هیئت مدیره

سلام علیکم حاج آقا ! . بفرمائین ! . یا الله !

مشرف فرمودین ! . بفرمائین بالا ، حاج آقا ! .



اونجا دم در که خوب نیست ا . بفرمائین  
بالا

نه همینجا خوبه . پس آقای خدا بنده لو  
کجاست ؟

حاجی

(از جلوی میز خدا بنده لو کنار می‌رود) اینهاش . اینجاست  
حاج آقا .

میرزا علی

سلام علیکم ، آقای خدا بنده لو ا  
سلام ا .

حاجی

خدا بنده لو

آقایون هیئت مدیره چرا وایستاده‌ند . بفرمائین  
بنشینین .

حاجی

همه جز غضنفر می‌نشینند . غضنفر بشقایی پر از  
خوداکی میکند میگذارد جلوی حاجی

بفرمائین حاج آقا . (به رضی) پسر پیریه چائی  
تمیز بگو بیارن واسه حاج آقا

غضنفر

(از لای در بخارج) چائی ا

رضی

دست پنجه شما درد نکنه آقا غضنفر .

حاجی

قابلی نداره حاج آقا . (بشقایی هم برای خود پر میکند)  
اینجور که معلومه ، مثل اینکه مزاحم شدم .

غضنفر

حاجی

تازگی نداره .

خدا بنده لو

اختیار دارین حاج آقا . حال شما خوبه ؟

میرزا علی

خوب ا خوب ا حال هیئت مدیره چطوره ؟

حاجی

. ۴۵ ۴۵ ۴۵

خدا بنده لو

چی میخوای ؟  
(بدبکران) یه طلبکار از بدبکار چی میخواد ؟

حاجی

خدا بنده لو

چه طلبی ؟

مادر

چائی ! ( دستش با سینی بطرف رضی دراز میشود )

حاجی

همشیره شما بکین . چندماه طلب دارم .

مادر

(رویش را کبک گرفته است) والله . مثل اینکه با این

برج همیشه پنج تا . ( ناپدید میشود )

حاجی

بفرما ! (رضی جلو حاجی چائی میگذارد)

خدا بنده لو

مکه عارض نشدی ؟ مکه قبض ها ترا نگذاشتی

اجرا ؟ دیگه چی میکنی ؟ تو که 'دیگه طلبی

نداری از من . حالا قانون طلب داره . من

باس بیرم بزازم صندوق . تموم شد و رفت .

حاجی

نمیخواد بگذاری صندوق . ما گذشتیم از خیرش .

خدا بنده لو

نخیر ! لازم نکرده ! لازم نکرده مال خودمو

به خودم ببخشی . من تو خونه آباء اجنادیم

نشستم توئی که داری حق و حساب غصبت باها تو

از من نمیگیری (بدبکران) حالا که هوا از وپس دیده

میگه گذشتم از خیرش ! از خیر چی ؟

آقامهدی

با بایه جور قضیه رو بخیر و خوشی ختمش کنین .

حاجی

گوشت بمن باشه آقا خدا بنده لو . برامن

هیچوقت هوا پس نیست . هر موقع که بخوام

میتونم حساب موازث بگیرم اونهم با کر کریش

منتهی من آدمم . نمیخوام این سرزستونی

اسباب اذیت زن و بچه‌ها بشم !

لازم نیست توفکر زن و بچه من باشی . یکدفعه

گفتم ، احتیاجی به دوستی خاله خرسه ندارم .

صلوات بفرستین بابا .۱

یه حیاط ، پائین دروازه غار برات دیدم ..

پاشو برو . میخوای اثاثیه‌ت رو خودم کول

کنم ببرم؟

خودم هم میتونستم خونه پیداکنم احتیاجی به

زحمت سرکار نبود!

یه حیاط تمیز چهار اطافه با آب انبار و همه

چی ، قراره سال دیگه برقمش وصل کنن .

من این خونه رو دوست دارم- اینجا پشت اندر

پشت مال ما بوده ! نسل طمعکار تو بیخود روی

این ملک سایه انداخته .

اینحرفها دوتا پول سیاه نمپارزه - امروز دور

دور سند و بنچاق و قباله ست . مال بابام بوده

مال نه‌نم بوده دیگه ورافتاد. قانون منو مالک

میشناسه . منم خوش ندارم تو اینجا باشی . یعنی

چی ؟ یعنی اینکه این بساط حقه بازیتو وردار

ببر یه جای دیگه پهن کن !

حقه بازی ؟ یعنی اتحادیه مستاجرین حقه -

خدا بنده لو

میرزا علی

حاجی

خدا بنده لو

حاجی

پدر

حاجی

خدا بنده لو

حاجی

بازیه؟ . میشنفین آقا یون .؟ ( به حاجی ) پس چرا  
خوف برت داشته ؟ شنیدم خیلی ناراحتت کرده !  
آره . شبها پا برهنه میخوابم ! (طومار لوله کرده ای  
از جیب بتل در میآورد ) بفرما ! آقا خوش قلم  
بلند بخون . خط خودته بهتر میخونی ..  
( به رضی ) بیا بچه اینو بده اونجا !

(رضی طومار را میگیرد میدهد به خوش قلم)

حاج آقا . قضیه را اگه کشش ندین بهتره .  
آره بابا .

نه بخون ! . بخون (بزار بشنفته آقای خوش قلم .  
(میخواند ) ما امضاء کنندگان زیر . شهادت میدهیم  
که روز پانزدهم شعبان بدعوت آقای حسین  
خدا بنده لو . مستاجر حاج محمد علی باشی به  
خانه شان رفته . در آنجا آقای خدا بنده لو برضد  
صاحبخانه ها برای ماسخنرانی کرده و ما شهادت  
میدهیم که بر اثر سخنان ایشان برضد صاحبخانه  
ها تحریک شده ایم .

(سکوت)

خیلی خوب . بدهش من . (رضی طومار را به حاجی  
بر میگرداند ) میخوای بدم جای انگشت ها رو  
بشمری ؟ میخوای امضاء ها رو بدم ببینی ! همه  
اش مال همونهاست که اینجا جمعشون کردی .

حاجی

همه شون شهادت دادن فقط تو یکی امضاء نداری.  
(خدا بنده او بدیگران نگاه میکند)

من میتونم با همین ورقه بند ازمت زندون  
حالا حساب کار تو بکن .

(ناگهان وارد میشود) حاج آقا . دستم بد اما نتون !  
شمارو بخدا اینکارو نکنین ! این نمیفهمه !  
حرف حساب سرش همیشه ! اما شما بزرگترین  
فهمیده این .

مادر

(با تمام قوا فریاد میکشد) برو بیرون .

چی چی رو برو بیرون . . . برو بیرون ! حاج آقا !  
بحرفش گوش ندین . جون بچه ها تون بحرفش  
گوش ندین .

خدا بنده لو

مادر

(حمله میکند) د برو بیرون زن ! (مچ دست مادر  
رامی چسبید کشان کشان او را با خود می برد . از بیرون  
مدتی صدای داد و فریاد و بعد گریه زن شنیده میشود)

خدا بنده لو

شما میگین این آدم عقل تو کله شه ؟

خیلی عوضیه بابا !

نه شماها بگین . من حرف بدی بهش میزنم ؟

نه والله بخدا . شو ما دارین گذشت میکنین .

آقائی میکنین !

میگم بهش شکایتم رو پس میگیرم .

خودشم نمیدونه میخواد چکارکنه !

حاجی

غضنه

حاجی

میرزا علی

حاجی

آقا مهدی

حاجی

خوش قلم

حاجی

اون پنج ماه کرایه هم مال خودت !  
پس دیگه . حرف حسابش چیه ؟  
همینو بگو ! مرد حسابی مگه ارث پدر میخوای  
ازمن ؟

میرزا علی

(بدیکران) بابا این بنده خدا راست میگه والله  
(اشاره به حاجی) کدوم صاب خونه ای تا حالا  
اینقدر بامستاجرش مدارا کرده . ۱۹۰

حاجی

بفرما .! آمیز علی آقا . عمری حاج بابای خدا  
ببیمار زمن از بابای خدا بیامرزتوسیرابی خرید .  
خوب حالا ماداریم میخریم . تو بگو . شده تا  
حالا يك مستاجر پشت سر من بدبگه ؟  
شده تا حالا کسی بگه من حقی از کسی ضایع  
کردم ؟

میرزا علی

نه والله .! نه بخدا .! خداشاهده من هر جا  
نشستم گفتم از حاج ممدلی دست و دل باز تر  
مادر دهر نژائیده .! بیا . پیش پای شما داشتم  
باینهامیگفتم !

حاجی

همین آ سید مهدی چراغساز . حی و حاضر!  
مستاجر چندین و چند ساله منه . آقا مهدی ،  
چون جدت من در حق تو بدی کردم . تا حالا  
برج به برج اومدی اجاره دکونت رو دادی  
ما هم همیشه ازت ممنون و متشکر بودیم . تا حالا

در آن گاه که سر منار یا لایله شاهی پائین آدم حرفش

... همیشه ... خوب با بابا مالکیم و مستاجر خودمون

... جووری فیصله شن میدیم!

**آقامهدی** : اما که از شما یگانه شکایتی نداشتیم حاج آقا!

**حاجی** : نباید هم داشته باشی! . نباید هم داشته باشی!

... آخه بده جان من . زشته! . درست نیست!

**میرزا علی** : میون کلومتون حاج آقا . من میخواستم اون

... دو متری دهنه بازار و راجع به سر قفلی ش ...

**تور** **حاجی** : آره باز میگه . اما اصلا این حرفها رو با مستاجر -

... نداریم! برو آقا! برو و از کن در

دکون رو شروع کن به کاسبیت! . سر قفلی

... چیه . این حرفها . کدومه . بعدا اگر خواستن

... میشینیم به جووری با هم کنار میایم . آدم باس

... از کار ممنوعش باز کنه! . میگه کاسب

... حبیب خداست ما هم حبیب حبیب خدا! . جون

جدت آسید مهدی . من بعمرم توروی به مستاجر

... توانایستاده بودم اما این یکی از زندگی بیزارم

... کرده ...

**غضنفر** (با دمان بر) میدونین چیه حاج آقا . تقصیر از

... خود شماست که به آدمای زیادی رو میدین .

... فکر کنی پشت سرش دارم میگم ها . جلو

... روشم میگم . من اگر جای شما بودم تادینار

آخر ازش میگرفتم . بچه‌ای مکه !  
 بازداره میکه ؛ ( اشاره به رضی میکند ) د .  
 محض خاطر اینه ؛ . محض خاطر اون زن بیچاره  
 است ؛ . دمن نمیخوام آه و ناله پشت سرم راه  
 بیفته ؛ . من خودم زن و بچه دارم .  
 ( اشاره به رضی ) واسه خاطر این یه الف بچه است  
 که من دارم گذشت میکنم .

حاجی

(رضی خجلت زده کنار میکشد)

گذشت هم اندازه‌ای داره حاج آقا ! . بعضی‌ها  
 هستن که از خلق و خوی آدم سوء استفاده  
 میکنن ! .

خوش قلم

(زولیده ورتک بریده بدنیال نرعی با زش نفس زنان  
 وارد میشود ) خیلی خوب ، دیگه چی میگی .  
 حرفاتو که زدی . استشهادتم که نشون دادی .  
 حالا دیگه برو یا الله . زود گورتو گم کن !

خدا بنده‌لو

همین ۱۹

آره . همین . بروهرکاری از دستت بر میاد  
 بکن کسی که خربزه خورده پای لرزشم  
 می‌شینه .

حاجی

خدا بنده‌لو

میترسم طاقت لرزشو نداشته باشی !  
 (نمره زنان حمله میکند ولی از پشت بوسپله آقا مهدی  
 و خوش قلم گرفته میشود) برو دیگه . پیرسگ د چرا

حاجی

خدا بنده‌لو



نمیری ؛ هر غلطی دلت میخواهد برو بکن . .  
خونه رو خالی نمیکنم ؛ . تا چشمت کور شه ؛ .  
خونه مال خودمه ؛ . خونه خودمه ؛ . شش  
هزار ساله ؛ شش هزار ساله که اینجا مال ماست  
به گندوی نزول خور !

(غضنفر که بر اثر این پیش آمد آهنک جویدش کند شده  
با میرزا علی حاجی رادست بر می کنند)

شو ما بفرمائین حاج آقا . شو ما بفرمائین .

(به خدا بنده لو) بسه دیگه توهم . هی میگه ا

شما بفرمائین حاج آقا . شما بفرمائین .

(حاجی در حالیکه کینه توزانه چشم به خدا بنده او دوخته  
است خارج میشود)

بیخود خونتو کثیف نکن آقا خدا بنده لو ا

خوشم اومد . خوب بهش بدو بیراه گفت ا .

بچه ای مگه . اون که زدن نداره ا

خیلی خوب با با . صلوات بفرستین . الحمد لله  
بخیر گذشت .

(خدا بنده لو هنوز نفس نفس میزند)

نگرفته بودیم زده بودش ها ا

خیلی بد میشدا

بچه ای مگه . چی چی رو بد میشدا ؟

واسه رئیس اتحادیه برارنده نبود . بیخود

گزنك دستشون میدادا ا

غضنفر

میرزا علی

غضنفر

خوش قلم

آقامهدی

غضنفر

میرزا علی

آقامهدی

خوش قلم

غضنفر

خوش قلم

آقامهدی

بعله . جواب اینهارو باید اتحادیه بده !

خدا بنده لو

شما هام . استشهاد اونو ، امضاء کردین؟

(سکوت . چهار نفر بهم نگاه میکنند)

میرزاعلی

(باخنده ای حق بجانب شانه بالا میاندازد) ما چه

میدونستیم .!

خدا بنده لو

چی رو چه میدونستیم .!

میرزاعلی

یعنی من ، من که سواد ندارم . اومد گفتم تو

جزو اتحادیه شدی؟ گفتم ، آره . گفتم پس بیا

این زیر انگشت بزنی . خوب نمیشد روی حاجی

روزمین بندازم که ؟ باباش بابای من ...

خدا بنده لو

(به خوش قلم) تو برایش نوشته بودی . درسته؟

میرزاعلی

آره خط آقا خوش قلم بود . منم واسه همین

انگشت زدم!

خوش قلم

خوب آگه من نمی نوشتم . کس دیگه می نوشت!

خدا بنده لو

آخه تو ناسلامتی عضو هیئت مدیره ای .!

خوش قلم

برادر من کارم خط نوشتنه . مثل میرزاعلی

که کارش سیراب فروشیه . حالا که جزو اتحادیه

شده میشه بهش گفت دیگه سیراب نفروشه . ؟

میرزاعلی

من دیگه نیستم . بابا . من دیگه جزو اتحادیه

نیستم .!

خوش قلم

منظورم بحرفه . آخه میکه تو چرا برایش

نوشتی ، من میکم ...

خدا بنده لو

(با فریاد) اما تو زیر اون نوشته رو هم امضاء کردی .

خوش قلم

(باتظاهر به عصبانیت) خوب پس چی ، میخواستی چیزی رو که خودم نوشتم بزخم زیرش ؟ امضاء نکنم !؟

خدا بنده لو

اگر حکم قتل منم میدادن تو بنویسی زیرش هم امضاء میکردی ؟

خوش قلم

اصلا میدونین چیه ؟ من وضعم با شما ها فرق داره . ارادلشم نمیخواستم زیر بار برم . من حقوق بگیر دولتم . اینجور کارها ، میدونین واسه من مسئولیت داره (قهر میکند) بکنفردیگه رو جای من پیداکنین !

(دفترش رامیگذارد روی میز)

خدا حافظ، مارفتیم .

میرزا علی

(خارج میشود)  
صبر کن منم پیام آقا خوش قلم ، آقایون هیئت مدیره ، مرحمت همگی زیاد!

خدا بنده لو

میرزا علی (میرزا علی دم در بر میگردد)

شهادت که بر اش بدی هیچی ، بچه ها تم که زیر پاش قربونی کنی اون دکون دو متری رو بهت بی سرقفلی نمیده !

میرزا علی

(شانه میاندازد) اگر ندادمیام از اتحادیه قرض میگیرم خودتون گفتین که میشه!

(خارج میشود)

غضنفر

باین میگن آدم کم رو! هم از تو بره میخواست بخوره،

هم از آخور !

خدا بنده لو رفیقهای نیمه راه ، حیف وفائی که در سگ هست و در شما آدمها نیست.

آقامهدی حالا هیئت مدیره چی میشه ؟

خدا بنده لو دو نفر دیگه همزاریم جاشون (ناگهان) نکنه شما هم میخواین برین ؟

آقامهدی امشب که دیگه همیشه کاری کرد.

خدا بنده لو از اینجا نگفتم ، از هیئت مدیره .

آقامهدی (به غضنفر نگاه میکند) کی گفته ، ؟ من یکی

خدا بنده لو وقتی قول دادم شارگمو بزنی سر قولم و امیایستم پس چرا اون ورقه رو امضاء کردی ؟

آقامهدی (خجلت زده) تو رو درو و اسی گیر کردم به جون

بچدم ، تازه اگه امضاء نمی کردم ، خیال میکرد ترس و واهمه ای دارم از امضاء کردن .

غضنفر منم همینطور شدم دیگه اگه گفت مکه با صاب خونه ها

مخالف نیستین ؟ گفتم چرا . گفت اگه راست میگی این زیر انگشت بزنی .

آقامهدی شتر سواری دو لادولا که همیشه اگه با صاب خونه

جماعت میخواستیم در بیفتیم باس رك و پوست کنده بکیم . ترس و واهمه که نباس داشته باشیم .

دروغ میگویم ؟

غضنفر نخ !

آقامهدی  
خدا بنده لو

خوب با اجازه ما مرخص میشیم . کی بیائیم ؟  
خبرت میکنم !  
(ضمن رفتن) خیالت از طرف من یکی تخت باشه .  
تا آخرین قطره خونم که شده ها پاش وایمیستم  
(به غضنفر) تو نمیایی ؟  
برو او مدم .

آقامهدی

غضنفر

آقامهدی

غضنفر

خدا حافظ (خارج میشود)  
(پس از اطمینان از رفتن آقا مهدی . بالجن دوستانه و  
خودمایی ) بزار برن . هیچکدومشون هم که  
نباشن ، چاکرت هست ! اصلاً بینم . چرا باس  
هیئت مدیره پنج تا باشن . خودمون دو تا کارشو  
میکونیم دیگه . تو نمیری عالی کار میکنیم .  
تو میشی رئیس . منم واست مستأجر میارم . تا  
دلت میخواد مستأجر میارم . ولشون کن این  
ترسوهای ناکسو . تک تو منی هارم خودم جمع  
میکنم واست !

خدا بنده لو

غضنفر

خبرت میکنم !  
(نتمه خورا که هارا اگر مانده باشد در جیب میگذارد) ولشون  
کن این ترسوها روسرشون داد بکشی تو شلوارشون  
خرابی میکنن . دیدی حاجی را داشتهم چیکار  
میکردم؟ تو نمیری کم مونده بود بخوابونم  
زیر گوشش !

خدا بنده لو

خبرت میکنم

غضنفر

قربون تو ( لب خدا بنده لورا ماج میکند )

خدا بنده لو

خدا حافظ .

غضنفر

تا چاکرتو داری غمت نباشه . (دم دریک نکه شیرینی

میدهد به رضی)

بیا بیچه جون بخور ا-

(رضی رو بر میگردد اند)

خدا حافظ همگی!

خدا بنده لو پیشانی اش را بدست میگردد رضی - در

سکوتی ۴۳ پیش آمده پدرش را نگاه میکنند و بعد

تاریکی .

تک گوئی سوم

دایره نورانی - جلوی صحنه سمت چپ

(نفس زنان و شتابزده به روشنائی میآید)

رضی

غضنفر و ندیدین ؟ هر چه دنبالش میگرددم پیداش

نمیکنم (با خستگی می نشینند و نفس نفس میزند) نمیدونم

چه بد بختی برامون جور شده . تمام اثاثیه مون

رو ریختن تو کوچه . از مدرسه که برگشتم دیدم

در خونه مون به عالمه آدم جمع شدن و به آقای

آژدان داره با باطوم ردشون میکنه . تا او دمدم

بپرسم چی شده با با جونم گفتم . یا الله بیچه

وانستا . برو به غضنفر بگو گاری دستی شو

بیاره . اما من دیگه کجا دنبالش بگردم .

انگار آب شده رفته توی زمین .  
(بادلواپسی باطراف نگاه میکنند)

اصلا امروز روز خیلی بدی بود . صبح ماما من  
لج کرده بود پا نمیشد سماور آتیش کنه .  
ناشنا نخورده رفتم مدرسه . شعر حفظ نبودم  
ده تا جریمه گرفتم . زنك سوم هم كه خط  
داشتیم دو تا کشیده از آقای خوش قلم خوردم .  
یادتون هست میگفت چه فایده داره آدم  
خطش خوب باشه ؟ . امروز ازم ایراد گرفت  
كه چرا ، شرف مرد به زد دولت اوست ، دولت  
رویه جا بزرگ نوشتم به جا كوچك . اما من  
میدونستم اون دلش از جای دیگه پر بود . زنك  
تفریح بهش گفته بودم آدم نباش رفیق نیمه راه  
باشه آقای خوش قلم .

نا بلوی ششم

( از تازیکی ) رضی !

( دستپاچه بلند میشود ) ها !

دنبال من میگشتی ؟ ( بروشنائی میآید در حالیکه - با  
چاقوی کوچکی برتقال پوست میکند )

( دستپاچه ) آقا غضنفر بابام گفته بیای . بابام

گفته گاریتو ورداری بیای !

بابات کاری واسه چی میخواه ؟

غضنفر

رضی

غضنفر

رضی

غضنفر

رضی  
نمیدونم آقا غضنفر انگار میخوایم اسباب  
کشی کنیم .

غضنفر  
ها ؟

رضی  
نمیدونم . خیلی شلوغ بود . آژدان هم اومده  
بود ! .

غضنفر  
(فکر میکند - پرتقال را میشکافد چند پر میدهد به رضی)  
بیگی بخور . ا

رضی  
نمیخورم . آقا غضنفر ، بابام گفته زود زود  
بیای ا

غضنفر  
(همه پرتقال را در دهان میگذارد) گفتی ، آژدان  
اومده ؟

رضی  
آره . دوسه تا !

غضنفر  
(بادرانگشت شصت و سبا به از جیب کوچک شلوارش يك در  
قرایی درمیآورد)

بیا . . این دوزارو بگیر . به بابات بگو منو  
ندیدی . بارك الله پسر خوب

رضی  
(دست راست سر قایم میکند) نمیخوام آقا غضنفر آخه  
چرا نمیخوای بیای ؟

بلکه بخوان بابامو کتک بزنی ا

غضنفر  
بیچهای مگه ا . کتک چی بزنی ا . . میدونی  
اومدن من صورت خوشی نداره .

رضی  
چرا نداره . بابام گفته گاریتو ورداری بیای .

غضنفر  
من دستم بنده بیچه جون . باس واسه کس دیگه



باربزنم . بروبارك الله . به يحيى ميگم چرخش  
روور داره بياد .

رضى با بنض باونگاه ميکنند  
دچرا وايستادى . بروديگه ؛  
رضى بندرميرود - بمد تاريخى  
تابلوى هفتم

تمام صحنه در روشنائى

قسمتى از يك محله واقع در چهارراه سوسكى .  
ديوار كوچه اى كه نماى خارجى خدا بنده لو و  
دكان چراغسازى اقامهدى ابتدائى آنست بطور  
مورب از سمت راست جلوى صحنه آغاز ميشود  
و با پيچ و تاب قطر صحنه را تا انتهاي عمق صحنه  
بطرف چپ طى ميکند . خانه ها ، دريچه ها ،  
بامها ، و دكانهاي فشرده و تنگ هم معرف معماری  
ناموزون محلات جنوب شهر است . اثاثيه منزل  
خدا بنده لو ( کمد ، ميز ، گلیم ، چرخ خیاطى ، وغيره )  
چون تلى جلوى خانه انباشته است و ما مور شماره  
۲ بكمك بار برهنوز در حال تخليه خانه اند . چند  
تن از اهالى كه يكي از آنها چلق چلق تخمه  
مى شكند اينجا و آنجا مى پلکند . مردى در پنجره  
يكي از خانه ها به تماشا نشسته است . قفل بزرگى  
به در دكان چراغسازى بسه چشم ميخورد اما  
رودرى هایش را برداشته و جلوى دكان چيده اند .

از انتهای کوچه رضی بادو میآید و میخواهد  
داخل خانه شود در آستانه در به مامور شماره ۲  
و باربر بر میخورد .

(پسر بچه ای باد باد کد در دست میآید یک نفر رخ باد باد کشر را پاره  
میکند . مرد ، پسر بچه را از خود میراند - پسر گریه کنان  
خارج میشود مرد باد باد کد را به مردی که بیگانه و بیمار قوی پنجره  
نشسته نشان میدهد و قاف قاف میخندد . از ته کوچه مامور شماره یک  
همراه خدا بنده لوریکی دو نفر آدم عاقل و باطل پیدا ایشان میشود  
مامور شماره یک طومار پیچیده و ورقهای در دست دارد .)

مرد چولی حلاله .

پسر بچه (گریه میکند) باد باد کم رو بده . یا الله باد باد کم رو بده .

مرد د عجب بچه نفهمیه ها ا میگم چولی حلاله ا  
مامور شماره یک . برادر من . پدر من . آخه يك چیزی بگو که

بگنجه . تو میگی من حرف تمام مردم این  
راسته رو باور نکنم . حرف تو یکی رو باور  
کنم آخه این هم حرفه که تو میزنی ؟

(از دیگران بانگه تائید میخواهد و دیگران تائید میکنند)  
دیگه از کی میخوای پسر سم ؟

خدا بنده لو شما که برای تحقیقات اومدین اول باید  
تحقیقاتتونو بکنین بعد این الم شنکه رو راه  
بیاندازین . (اشاره به تل انائیه)

مامور شماره یک اول این بمن دخلی نداره (اشاره به تل انائیه) آگه  
حرفی داری بمامور اجرا بگو . این با اونه .  
کو این مامور اجرا ؟

مامور اجرا (از پنجره بالا خاه سرک میکشد) من اینجام ا .  
مامور شماره یک بفرما ا اونهاش ا . اون حکم داره که خونهر و

تخلیه کنه . چه دخلی داره بمن؟ . من اومدم فقط تحقیقات محلی کنم .

**خدا بنده لو**

پس این تحقیقاتو درست و حسابی بکن .

(رضی از خانه بیرون میآید بامیز کوچک کار دستی و کتا بهایش)

**مامور شماره یک** یعنی چه جوری ؟ (با تمجب با طرفیان نگاه میکنند)

خوبه که الحمدالله راستا حسینی جلوی روی

خودت دارم از مردم سؤال میکنم . جلوی

خودته که به هر کی میگم زیر این ورقه رو تو

امضاء کردی زیر این ورقه رو تو انگشت زدی .

میگه آره . دیگه حرفت چیه ؟ . بابا ایو الله؟ .

**خدا بنده لو** من کی گفتم . اونها زیر ورقه رو امضاء نکردن؟ .

من میگم گولشون زدن . مجبورشون کردن

که اون زیر انگشت بززن .

**مامور شماره یک** یعنی میگی ، اینها که اینجا انگشت زدن ،

دروغ گفتن ؟ تو خونه ی تو اصلا نیامده بودن؟

**خدا بنده لو** نخیر . ا اما من بهشون نگفتم که برن صاحب

خونه هارو ..

**مرد تخمه شکن** چرا داری زیرش میزنی مرد . مرد نیاس زیر

حرفش بزنه . من خودم اونجا بودم که تو

میگفتی صاب خونه ها باید بمستاجرین تعظیم

کنن .

**خدا بنده لو** نخیرا . من چنین چیزی نگفتم . اگر میخوای

شهادت بدی درست شهادت بده والا بهتره اصلا  
شهادت ندی .

من خودم شنیدم . با گوشهای خودم .  
ممکنه شنیده باشی . ولی گوینده اش من نبودم .  
من زیر حرفهایی که زدم نمیزنم . اما زیر بار  
افترا و دروغ هم نمیروم . اینها اینها این  
آقا اونجا بودا

(همه به روستائی نگاه میکنند که گوشه ای مبهوت ایستاده است)  
شما بگو . من چی گفتم . ؟ من کی گفتم . مستاجر  
ها برن با صاحبخونه هاشون دعوا کنن ؟  
من کی گفتم صاحبخونه ها حق ندارن صاحب  
خونه های خودشون باشن ؟

(همه به روستائی نگاه میکنند . اولحظه ای کنگ و گنج به  
آنها نگاه میکنند بعد ناگهان مثل بچه ها قهر میکنند  
و میروند . خنده جماعت)

منو باش که ازکی هادارم حرف می پرسن ؟  
(باربر و مامور شماره دو بادیست های پرا ازخانه بیرون  
میآیند باربر کونی بزرگ بر پشت و بسته بزرگی دفتر و کتاب  
و پرونده زیر بغل دارد)

آهای ! اونهارو چرا اینجوری آوردی .  
اونها همه ش کتاب خطیه . رساله است ، پاره  
پوره میشه .

(مامور شماره یک از یکی از حاضرین پرس و جو میکند و  
یادداشت بر میدارد)

مرد تخمه شکن  
خدا بنده لو

خدا بنده لو

مرد آخمه شکن

رساله ست ۱

(خنده جماعت. زن با دست پر بیرون می آید)

خدا بنده لو

(به زن) نمیتونستی یه جعبه وامونده گیر بیاری  
اینهارو بریزی توش؟

زن

یه جعبه بود توش شکستنی چیدم .

خدا بنده لو

خوب تو یه چیز دیگه میچیدی . حالا دیگه  
این آت آشغالهای نکبتی تو از کتابهای من عزیز  
تر شده .

زن

داد بزنی . داد بزنی هست و نیستمونو بیاد  
دادی . یه تته عرض و آبروئی هم که داشتیم  
ریختی حالا همین مونده که سرم داد بکشی .

(باربرو مامور شماره دویه خانه میروند زن شروع میکند  
به جمع و جور کردن کاغذها و پرونده ها)

خدا بنده لو

(به رضی) چرا همینجور و ایستادی ریخت منو  
تماشا میکنی بچه . گفتم برو بکو غضنفر کاری  
دستی شو بیاره .

نبود !

رضی

چی چی رو نبودا گفتم کاری دستی شو بیاره !  
گفت الان یکنفرو میفرستم .

خدا بنده لو

رضی

تو که گفتی نبودا

خدا بنده لو

بفرما . این آقا شهادت میده که شما مستاجرهارو  
بر علیه صاب خونه ها تحریک کردین .

مامور شماره یک

بیجا میکنه شهادت غلط میده . من کسی رو تحریک

خدا بنده لو

نکردم اونها خودشون تحريك شدن اگر دقت  
كرده باشين توى استشهاد هم نوشتن كه ما  
تحريك شديم ا. ننوشين مارو تحريك كردن ا.  
بيخودى كه كسى تحريك نميشه برادر من .  
پدر من ا

(از ديكران بانگاه تائيد ميشواهد)

درسته ا

(اشاره به جماعت) اگه اينان ، كه ببيخودى هم  
تحريك ميشن ا  
كراواتش روا

(خنده جماعت)

(برميكرد طرف جماعت - ساكت ميشواهد) ميدونين  
چى خنده داره ؟ قيافه هاى منحوس و بدبخت  
شماها ا نه كراوات من ا. اگه شك دارين برين  
تو آئينه نگاه كنين . به همتون ثابت ميشه ا

(مكث)

(خدا بنده لو با قدمهاى محكم به خااه ميرود)

ما آئينه نداريم ا

(خنده جماعت)

آئينه ندارين بطاق خلا نگاه كنين ا . چى  
مبخواين اينجا جمع شدين لاشخورها ؟ چى  
مى خواين برين گورتونو گم كنين ديگه . (به رضى)  
بچه مواظب باش اينها چيز ميزى بلند نكنن .  
(به خااه ميرود)

مامور شماره يك

مرد تخته شكن  
خدا بنده لو

يكنفر

خدا بنده لو

يكنفر

مادر

- مرد تخمه شکن      تادیشب میخواستن خونه حاج ممدلی رو بالا  
 بکشن . حالام دارن مالک کوچه میشن !
- مامور شماره یک      (کامچنان بکار پرس وجو مشغول است) خوب . بسه  
 دیگه . بیکاره هاش خلوت کنن .
- مامور اجرا      (خدا بنده لو و مامور اجرا از خاه بیرون میآیند  
 مامور اجرا کیف دردست دارد و خدا بنده لو تا بلوی  
 سیاه قلم پدرش رامیآورد کنار آئینه میگذارد)
- مامور شماره یک      کارمن دیگه تمومه . خونه خالیه . تحویل شما!  
 خالی خالی ؟
- مامور اجرا      یکخورده ، خرده ریز هست که دارن میارن .  
 اجازه مرخصی میدین؟
- مامور شماره یک      اختیار دارین اجازه ما هم دست شماست !
- مامور اجرا      ( به خدا بنده لو ) فرمایشی باما ندارین ؟  
 دستقا شما درد نکنه . عرضی ندارم . شما چطور؟
- خدا بنده لو      قربان شما بقیه اش دیگه بامن نیست .
- مامور اجرا      کت و شلوارم وادرنمیارین ؟
- خدا بنده لو      (باخنده ای زشت) خوشم اومد . آدم . شوخی هستی !
- مامور اجرا      (میزند به پشت خدا بنده لو ) سایه تون کم نشه ..  
 (دستش رادرازمیکند)
- خدا بنده لو      (پشت میکند ) بچه پس چی شد این گاری دستنی؟
- رضی      گفت الان میفرستم .
- مامور اجرا      سرکار . مرحمت زیاد! . (کلاهش رابر میدارد)
- مامور شماره یک      خیر پیش قربان ! (سلام میدهد)

مامور اجرا میرود. از آن سرکوچه گاریچی با گاری  
دستی اش پیدا میشود حاضرین برایش راه باز  
میکنند.

رضی کاری او مد!

بار برو مامور شماره دو با آخرین قطعات اثاثیه  
میآیند و هماها برای بارزدن گاری به گاریچی  
کمک میکنند.

خدا بنده لو بزارین بالا. آقا. بزارین بالا.

مامور شماره یک (به شماره دو) تموم شد؟

مامور شماره دو تموم.

زن میآید با تخته خرد و ریزها

خدا بنده لو (ضمن بار زدن) یک حاج ممدلی بسازم که شیش

تا بقلش سبز بشه.

زن (چادر از کمر باز میکند) تقصیر خودته! هرچی می بینی

سزاوارشی! چقدر بهت گفتم. چقدر التماس

کردم. مرد نکن. مرد عاقل باش!

خدا بنده لو (داد میکشد) خوب بسه دیگه توهم.

رضی (دامن مادرش را میکشد) ماما!

مامور شماره یک (به زن نزدیک میشود) خواهر من شما حاضرین شهادت

بدین.

زن چی رو شهادت بدم سرکار؟

مامور شماره یک همون دیگه. قضیه اونروز. بکین آقای

خدا بنده لو به مردم چی گفت؟

زن چی بکم والله.



خدا بنده لو

(از کارش دست میکشد و با عصیانیت جلومیاید) نه بگو. ا.  
خجالت نکش ا. شهادت بده بگو من خلاف  
شرع کردم . آدم کشتم جنایت کردم .  
یاالله خجالت نکش بگو!.

مامور شماره یک

خدا بنده لو

برادر من . بزار خانم . خودش حرف بز نه .  
حرف بز نه . حرف بز نه . من کاری ندارم  
(میرود سر کارش)

زن

والله من نمیدونم چی بگم سر کار . فقط همینو  
میدونم که این شوهر من بخدای احد و واحد  
هر کاری میکنه از روی نادانی و ندانم کاریه .  
والله . بخدا منظور بدی نداره . من جلوروش  
میکم .

خدا بنده لو

اگه میخوای اینجوری حرف بزنی بهتره در  
دهنت رو چفت کنی .

مامور شماره یک

خدا بنده لو

بزار حرفشو بز نه آقا جان . لاله الااله بفرما  
خواهر من . بفرما .

زن

واله چی بگم . من هرچی حرف تز نم بهتره .  
آبارك اله !. دیگه چیزی تو خونه نیست؟

خدا بنده لو

زن

نه خیر!

خدا بنده لو

ببینیم و تعریف کنیم ا. (باغیض بخانه بر میگردد)  
اونروز که آقا ، همسایه هارو تو خونه جمع کرده  
بودن شما منزل بودین ؟!

مامور شماره یک

- زن      بله سرکار .  
 مامور شماره يك      خوب چی گفت . آقا به همسایه ها چی گفت ؟
- زن      مهمونی بود سرکار .  
 مامور شماره يك      مهمونی ! . چای و شربت و شیرینی . نهار ؟  
 اینجور چیزها در کار بود ؟
- مرد تخمه شکن      اووووه . فت و فراوان !  
 خنده جماعت
- زن      نه ، اینجور چیزها نبودا .  
 مامور شماره يك      خوب پس مهمونی نبودا  
 زن      ما که نمیتونستیم . باون همه آدم خوراکی بدیم .  
 مامور شماره يك      پس خیلی بودن .  
 زن      بله سرکار .
- مامور شماره يك      خوب چی گفت . آقا برای مهمونها چی گفت ؟  
 مادر      واله چیز بدی نگفت . گفت همسایه ها . یعنی  
 مستاجر ها نباید بزاریم صاب خونہ ها بهمون  
 زور بکن آزار واذیتمون کنن .
- مامور شماره يك      دهمین ! . دهمین ! . منم همینو میخواستم بدونم .  
 پس شما هم شهادت میدین که آقا این حرف فوزه ؟  
 مادر      این که حرف بدی نبوده سرکار .  
 منم نگفتم حرف بدی بوده .
- مادر      شما نیاس بچرف مردم گوش بدین سرکار .  
 اونها همه از حاجی حساب میبرن . اگر حاجی

اومده عارض شده .

مامور شماره يك ما اصلا كارى به شكايه حاجى واين طومار نداريم  
اين به كنار ؛ (در حاليكه ميكوشد جماعت را نيز مورد)  
خطاب قرار دهد) با اومده كميسرى ميگه . مستاجر م  
خواه بونده زير گوش من . چرا . چى شده ؟  
كاشف بعمل اومده (خدا بنده لوجارو بدست بيرون مي آيد)  
كاشف بعمل اومده كه آقاى مستاجر . در منزل  
حرفهائى شنيده كه بادتو آستينش افتاده .  
ملفتين همشيره ؟ تو اين دوسه روز ماده پونزده  
تا از اين جور آدمها داشتيم تو كميسرى . موضوع  
به اين كاغذ نيست .

خدا بنده لو (همانطور جارو در دست) به بنده چه دخلى داره كه  
زدن زير گوش فلان صاب خونه . مگه من ضامن  
بهشت و دوزخ مردم ؟

مامور شماره يك شما براشون سخنراني كردى .  
خدا بنده لو (با حرس و جوش) د . من كه بهشون نگفته بودم ..  
مامور شماره يك خيلى خوب باقىش ديگه با من نيست . هر حرفى  
دارين تو كميسرى بزنين .

(آقامهدى سر ميرسد)

خدا بنده لو بيا . اينهاش . اومد . اين آقا خودش عضو هيئت  
مديره است ؛ پيرسين . ازش پيرسين .  
آقامهدى من گفتمه ستاجرها برون بزنى تو گوش

صاحب خونه‌ها ۱۹

مامور شماره يك. اصلا شما برای جمع کردن مردم تو خونه تون

اجازه گرفته بودین ۴۰

خدا بنده لو چه اجازه ای ۴۰

مامور شماره يك ميگه چه اجازه ای

خدا بنده لو مکه اتحادیه های ديگه ...

مامور شماره يك اجازه دارن آقا جان. اجازه دارن پدر من.

آدم اول می پرسه. تحقیق میکنه بعد دست

به یه کاری میزنه.

آقامهدی اگر اجازه نگیره چی میشه سرکار ۹

مامور شماره يك ميگه چی میشه! جرمه! طبق قانون جرمه!

آقامهدی (به خدا بنده لو) خوب اجازه میگرفتی برادر من.

سرکار هم درست داره ميگه ديگه.

خدا بنده لو اصلا موضوع چیز ديگه است.

آقامهدی موضوع چیز ديگه است نداره. نسنجیده و

ندونسته یه کاری میکنی. ديگرونم ميندازی

تو در دسر

خدا بنده لو کی رواندا ختم تو در دسر. تو هم دورورداشتی.

آقامهدی خودت داری ميگی ديگه. الان داری ميگی من

جز هیئت مدیره ام. کدوم هیئت مدیره.

ما بیچاره ها اصلا خبر داشتیم تو واسه چی داری

مارو بخونه ات دعوت میکنی؟

مامور شماره يك بفرما ؛ اينهم از اين آقا . كه اينقدر منتظرش بودی !

خدا بنده لو دست شما درد نكنه آقا مهدی . دست شما درد نكنه ؛

مادر بيا . حالا چشیدی مزه شو ؟  
آقا مهدی دست شما درد نكنه نداره . حرف حق تلخه ؟  
مامور شماره يك حالا شما بگو . همه بكن ؛ . صبح تا حالا يكنفر نشده كه برفع اين آقا شهادت بده مگه بخر جش ميره .

آقا مهدی ميگه تحقيق درست و حسابی بكن . از اينم درست تر ؟ از اينم بی شيله پيله تر ؟  
من نمی دونم سر كار . پای من یکی رو ميون نكشيم . بمن اصلا هيچ ربطی نداره !  
(ميرود بدكان)

مامور شماره يك ( به خدا بنده لو ) كس ديگه هم هست كه ميخواين ارزش تحقيق بشه ؟

خدا بنده لو نخير هر چی تا حالا شد . بسه ؛  
مامور شماره يك پس بفرمائين بريم .  
مادر كجا بريم ؟

مامور شماره يك كمبسری ديگه .  
مادر ( ناراحت ) وای خدا ؛ نه ؛

خدا بنده لو من باید توضیح بدم

مامور شماره يك تو كمپسری . هر توضیحی دارین . اونجا .

مادر سر کار . تر و خدا . دست بدومنت . بین من

یه زن دست و پاشکسته با این یه الف بچه  
(اشاره به رضی.)

مامور شماره يك (بادلسوزی) چه کاری از دست من ساخته است

خواهر من ؟

مادر ( با گریه ) سر کار چون بیخشین .

خدا بنده لو (عصبانی) تو میتونی اصلا خودتو تو این کار

داخل نکنی یا نه ؟ سر کار من حاضر م . بفرمائین

بریم

مامور شماره يك رفتیم ! (به مامور شماره دو) راه بوفت آقا .

(خدا بنده لو از جلو میرود)

مادر (بازوی مامور شماره يك را میگیرد) سر کار . تو روجون

بچه ات صرف نظر کن . اون نفهمید . غلط کرد

خدا بنده لو (حمله میکند بسمت زن باز که داری زر زر زیادی

میکنی .

(مامور شماره دو بازوی خدا بنده او را میگیرد و با

خود میرود)

مامور شماره يك (به زن که گریه می کند) ناراحت نشین همشیره .

فقط ازش توضیحات میخوان . همین .

اگر سابقه جرم و جنحه ای نداشته باشه . یه

تهدازش میگیرن ولش میکنن . شما ناراحت نشین

(جماعت راه باز میکنند دو مامور با خدا بنده لو ازخم کوچه میکنند. مادر اشکهایش را پاک میکند ورضی را به گوشه صحنه میکشاند)

مادر قربون شکلت برم . رضی جون ! (لبا دراماج میکند ) اثاثیه رومیبری خونه خاله خدیجه . من بابا بات میرم ببینم چی میشه . نکو ما کجا رفتیم یه چیز ی چا خانای بگو . بگو رفتن بلیط بخرن . برن زیارت . اثاثیه رو گفتن بزاریم خونه شما . بیا این پولو بده به گاریچی . بعدش من خودم میام ترتیب کارهارو میدم . خوب . یادت میمونه ؟

(رضی سرتکان میدهد)

بیا . بیا برو بالای اثاث بشین . آئینه چراغ رو بگیر دستت . مواظب اثاثیه باش . (کمک میکند تارسی بالای بارها بنشیند به گاریچی) آقا . این بچه بهت میگه کجا بری (به جماعت) برین دیگه آقاییون . پلو نذری که نمیدن ا چند نفر متفرق (میشوند زن متوجه بر آمدگی لباس یکی از آنها — همان که به پائیدن اثاثیه گمارده شده بود میشود) و ایستنا بینم این چیه اینجا قایم کردی ؟ (دست در یقه مردم میکنند و یک صندوقچه کوچک مخمل از آن بیرون میکشد)

خاك براون سرت كئن . تنه لش ا لاشخور ؛ .

(مرد تبسمی میکند و با حرکتی شتروار و مضحك از جلو صحنه خارج میشود . خنده جماعت ، اینجا مرد روستائی نیز دوباره برگشته به تماشا ایستاده است . زن صندوقچه را کنار اناثیه جا بجا میکند) رضی چون . دیگه بهت سفارش نکنم . من زود خودمو میرسونم . مواظب همه چی باشی .  
آبارك اله پسر .

(زن با سرعت در خم کوچه ناپدید میشود و گاری ناله کنان پراه میافتد)

بیا برویم . از این ولایت من وتو . **یک نفر**

(خنده جماعت)

ای یار مبارک بادا . ای شاالله مبارک بادا (خنده) **چند نفر**  
رضی (به گاریچی) صبر کن !

(گاری توقف میکند همه ساکت میشوند)  
(رضی روی گاری میایستد و تا بلوی پارچه ای اتحادیه مستاجرین رامیکند)

اونو چرا کندی . اون که مال بابات نیست . مال **یک نفر**  
اتحادیه است !

خاك برسرتون . با اون اتحادیه تون ! **رضی**  
(گاری حرکت میکند و رضی به گریه میافتد)

برین واسه آبی هاتون ای شاالله مبارک بخونین  
بی معرفتها ؛ آهای چراغ ساز خپکی . اگه بزرک  
بشم ، یه روز میام شیشه های د کون تو میشکنم یه روز



میام از همه تون انتقام میگیرم ؛ . بی صفتا ؛ .  
نامردا ؛ . پیشرفا ؛ .

(گاری درخم کوچه می پیچد)

نترس بیچه جون ؛ توه بیچوقت بزرگ نمیشی ؛  
(دیگران ساکت اند . خاموشی)

## آقامهدی

### قسمت پنجم

#### تابلوی هشتم

تصویر سیاه قلم خدا بنده لورا که در قسمت چهارم  
جزو اثاثیه دیده میشد، از سقف آویخته اند و نور  
حالتی معلق و ابهام آمیز بدان داده است،  
رضی پشت میز کاردستی کوچکش در انتظار  
نشسته و روی میز مکعبی از کاغذهای بریده شده  
بچشم میخورد خدا بنده لو پشت سر او قدم میزند  
دنبال کلمات مناسبی میگردد تا در یادداشتی که  
بدست دارد تغییراتی بدهد ، رضی ساکت و  
مغموم به روبروی خود نگاه میکند،

( ناگهان یادداشت را روی میز جلوی رضی میاندازد )  
بیا . درست شد . حالا شروع کن به نوشتن .  
تند تند ؛ عین ماشین ؛

## خدا بنده لو

( به قدم زدن در طول و عرض صحنه ادامه میدهد .  
رضی آهسته و بآهسته میای شروع میکند به نوشتن )  
یک صاب خونهای بسازم ؛ . ( سکوت ) ایندفعه

دیگه روزمین سفت نمیشاشم؛ دیگه میدونم چکار  
کنم . (از ته صحنه برمبگرد طرف رضی) ها؟ چیزی  
گفتی؟ (سکوت) ( خدا بنده لو میآید بالای سر رضی )  
یکخورده تندتر ؛ . خطونگه کن ؛ . داره پس  
میره عوض اینکه پیش بیاد ؛ . بچه قلم رو فشار  
بده بزار کلمه جون بگیره ؛ این چیه عین آب  
دهن مرده رو کاغذ راه افتاده ؛ آه . (غرولند  
کنان به ته صحنه میرود)

من نمیدونم . چی یاد این بچه هامیدن . (به تصویر  
پدرش نگاه میکند - سکوت)

چی میشد اگه یه چار دیواری واسه ما میزاشتی  
مرد یه چار دیواری که مال خودمون باشه ما  
چه گناهی کردیم که بابائی مثل تو داشتیم ؟ نه  
پول و پلهای برامون گذاشتی . نه به خطو  
ربطمون رسیدگی کردی ؛ باشه . خدا بیامرزدت ؛  
عوضش مرد بودی . لوطی بودی . غم عالم  
پشمت بودا ( برمبگرد طرف رضی) ها ؟ . چیزی  
گفتی (دوباره به تصویر نگاه میکند) اتحادیه مستاجرین  
(میرود بالای سر رضی) خیلی قرو قاطی مینویسی ؛ .  
قلمت پیش نمیره ؛ . اون چه جور ستم دیده ایه ؛ .  
یکدفعه بلند بخون اصلا ببینم غلط نداشتی باشی ا  
(راه میرود) بلندا . بلندتر ا (هییب میزند) دیبخون

دیگه ۱۰

(آبدها اثر رافرو میدهد و آهسته میخواد) مستاجرین  
محترم و ستم دیده . اگر میخواید از ظلم و  
اجحاف . (ناگهان بغض میترکد)  
(میایستند) چیه ؟ . (تزدیک تر) میگم چیه ؟

رضی

خدا بنده لو

هیچی ا

رضی

خدا بنده لو

هیچی که نشد حرف ا . پس واسه چی داری  
گریه میکنی ؟

حالا نوبت توئه؟ از شما در زبون نفهت خلاص  
شدم . حالا باید مکافات تو رو داشته باشم .  
(در صحنه راه میافتند و داد و فریاد میکند) تف . تف ا باین  
شانس خشکیده من . بیا . بیا . دلتو به زن و  
بچه خوش کن ا این از اون زنیکه آپارتی کله  
پوک ا . اینهم از این فسقلی نیم وجبی؛ چته؟  
حرف حسابت چیه ؟ (سکوت)

(خدا بنده لو میاید کنار رضی میایستد آرام و موکد  
فرمان میدهد)

بلند شو ! . بلند شو و ایستا ؛ (رضی کمی جا بجا میشود)  
فشنیدی چی گفتم ؟ . بلند شو . و ایستا .  
(رضی بلند میشود) صاف و ایستا ؛ محکم مثل یه مرد .  
(یادستمال بینی اش را پاک میکند) تو مثل مادرت نباید  
باشی . فهمیدی ؟ یه مرد باش ؛ . یه مرد -

هیچوقت زق زق نمیکنه! اشکش تو آستینش نیست.  
 حالا عوض اینکه مثل مادرت جیغ و داد کنی و...  
 آبنوره بگیری با قدرت حرف بزنی! آگه با  
 کارهاش مخالفی، مثل یه مرد بگو مخالفم و  
 دلیل بیار. فهمیدی؟. دلیل بیار، بحث کن؛  
 فریاد بزنی! فهمیدی؟ (رضی جواب نمیده) فهمیدی؟  
 بله!

رضی

خدا بنده لو

( چون مافوقی که زیر دستش را مواخذه میکند )  
 خوب پس حالا بمن جواب بده . چرا گریه  
 میکنی ؟ ها . چرا ؟

رضی

خدا بنده لو

دل و اسه مامانم تنگ شده ؛  
 تنگ شده ؛ خیلی خوب . حق داری ؛ بچه ای  
 دلت واسه مامانت تنگ میشه . این دیگه گریه  
 کردن نداره . میتونی از من اجازه بگیری بری  
 ببینیش . نمرده که . رفته خونه نه نه پیرسک  
 هاف هافوش نشسته صبح تا شوم ورمیزنه ؛ دوتائی  
 باهم متصل پرچونگی میکنن و پشت سر من منبر  
 میرن ؛ . خودشون میبرن خودشون میدوزن .  
 خودشون میبرن خودشون میدوزن ؛ -

رضی

مامان باس باما باشه . باس بیاد اینجا  
 پیش ما .

( در صحنه میچرخد و داد و فریاد میکند ) همیشه

این غیر ممکنه ؛ بروح پسر دم قسم خوردم  
 (اشاره به تصویر) تا کار اتحادیه رو فیصله ندم ،  
 دنبالش نرم ؛ اون تو این خونه جاش نیست  
 دست و بال منو میگیره ؛ اون مغزش کوچیکه .  
 نمیفهمه من میخوام چکار کنم . با دخالتهای  
 بیخودیش منو زجر میده ؛ اون نمیفهمه .  
 نمیفهمه ؛

منم نمیفهمم .

رضی

خدا بنده لو

تو غلط میکنی نمیفهمی ؛ تو حق نداری نفهمی ؛  
 فهمیدی؟ تو با مادرت فرق داری تحصیل کرده ای .  
 شش کلاس درس خوندی ؛ . فکر ت بازه . باید  
 حرفهای منو بفهمی - تو میتونی با حرفهای من  
 مخالف باشی اینو بهت حق میدم . اما حق نداری  
 اونهارو نفهمی ؛ فهمیدی ؟

پس مخالفم ؛

رضی

خدا بنده لو

آهان ؛ آفرین ؛ خوشم اومد . مخالفی . بسیار  
 خوب ؛ هیچمانی نداره ؛  
 خوب بگو ببینم به چه دلیلی مخالفی ؟

(رضی فکر میکند و دنبال جواب میگردد)

وقتی کسی گفت من مخالفم . باید بتونه دلیل  
 مخالفتش رو بگه والا مخالفتش ، بی ارزشه ؛  
 بی اساسه ؛

رضی

پارسال ... من دیدم ... یعنی ، مردم به طوری ..

خدا بنده لو

فهمیدم ؛ . خود تو ناراحت نکن تا تهش خوندم ؛ . گفتم پارسال ؛ مردم ؛ . همین دو کلمه کافیه . اولاً پارسال پارسال بود و امسال امسال ؛ . ثانیاً یکسال یعنی سیصد و شصت روز ؛ . حالاً سیصد و شصتو ضربدر بیست و چهار بکن بین همیشه چند ساعت ؛ . از پارسال تا حالا مردم کلی فرق کردن ؛ . عوض شدن ؛ . فهمشون بیشتر شده ؛ . تو پارسال کلاس پنجم بودی امسال چندی؟ شش ؛ پس چیه؟ فرق کردی . منم همینطور مردم همینطور . ثالثاً . هیتلر ؛ . . . تو که روزنومه نمیخونی - هیتلر بایه مشت آشغال کله از یه آبیجو فروشی فکسنی شروع کرد ؛ . اما چی شد؟ به اونجا کشید کارش که دنیا از شنیدن اسمش وحشت داشت ، . هنوزم که معلوم نیست مرده است یا زنده ازش وحشت دارن . پس چرا من نکند ؟

رضی

خدا بنده لو

اصلاً مستاجر ها ، اتحادیه میخوان چکار ؟ آهان . تو هرچی دلت بخواد میتونی بگی . اما حق نداری حرفهائی رو که همیشه نه نه ت نشخوار میکنه برای من دوباره بلغور کنی ، نه خیال کنی بر اش جوابی ندارم ؛ . برعکس خیلی خوب

هم دارم ؛ الان بهت می‌کم (راه میرود) من يك  
سؤال دارم ا. بگو ببینم چرا باید خیاط‌ها  
اتحادیه داشته باشند اما مستاجر‌ها نباید داشته باشند

سکوت

دجواب بده !

نمیدونم !

(دور خود می‌چرخد و داد و پیداد میکند) وقتی آدم نمیدونه  
درد هنشومیزاره، زرزرا اضافه هم نمیکنه گوش میکنه  
به بزرگترش، چون اون بزرگتر الاغ، هرچی  
باشد بالاخره میدونه که داره چه غلطی میکنه .  
حالا حالیت شد ؟

رضی

خدا بنده لو

بله !

پس بنشین بنویس ا

رضی مینشیند و خدا بنده لو فاتحانه خود را مرتب

می‌کند

یه دوز بلند بخون ، بشنوم ا

من یه سؤال دارم ا

(از پشت با تعجب به پسرش نگاه میکند) بله ا

شما چرا دلت برای مردم میسوزه ؟ به شما چه

که اونها خونه ندارن ، مستاجرن ا

سکوت

(آهسته) سؤال خوبی ا (فکر میکند) من . چه

جوری بگم . من ، میدونی. دلم به حال خودم

رضی

خدا بنده لو

رضی

خدا بنده لو

رضی

خدا بنده لو

میسوزه بچه جون . دلم به حال تو میسوزه .

به حال من ؟ !

من به خونه میخوام . فقط همین ا . چون تنهائی نمیتونم بدستش بیارم میخوام از اونها کمک بگیرم . هر کسی برای رسیدن بمقصدش از يك راهی میره بچه چون . مقصود من اینه که به خونه داشته باشم . هر چقدر هم کوچک باشه عیبی نداره ! - اما مال خودم باشه ! - مال خودم باشه . تا بعدش هم بتونم بگذارمش برای تو .

من خودم بزرگ میشم . پول جمع میکنم ، خونه میخرم .

(چند لحظه درسکوت پسرش را نگاه میکند) ای شاالله که

بتوونی بچه جون !

اما بعقیده من . بهترین راه اینه که خونه رو پدر برای بچهش باقی بگذاره .

پدر پدر بزرگ تو یعنی پدر پدر من خونه داشت . از پدرش بهش رسیده بود . اما اون خونه روحیف و میل کرد ! میدونی من بعضی وقتها بهش لعنت میفرستم چون خونه ای که از اجداد من بهش رسیده بود . مال اون تنها که نبود ؛ مال ما هم بود ؛ . خلاصه ، پدرم بخدا پیامرز (اشاره به تصویر) عوض اینکه بفکر جبران پیفته

رضی

خدا بنده لو

رضی

خدا بنده لو



هرچی در آورد خورد ؛ آخر عمرش فهمید که  
 هم در حق خودش کوتاهی کرده هم در حق من .  
 خیلی پشیمان شد . بمن گفت تو اولا فکر خودت  
 و بجهت باش . گفت اول کاری که میکنی  
 باید خونه رو بسازی . منم همیشه فکر و ذکر من  
 همین بوده . از روزیکه خودمو شناختم . دلم  
 میخواست خونه‌ای که توش زندگی میکنم مال  
 خودم باشه هر کاری دلم میخواهه توش بکنم .  
 ماهیهای قرمز بندازم تو حوض . بهار که میشه  
 تو باغچه‌ش بنفشه بکارم . يك درخت توت چتری  
 گوشه حیاط باشه که زیر سایه‌ش بشه نشست ؛ .  
 ( مکت ) وقتی تو بچه بودی . با تیر کمونت رفتی  
 یه گنجشک بزنی زدی به یه شیشه . نمیدونی  
 چه الم‌شنکه‌ای راه افتاد . از اون تاریخ با خودم  
 شرط کردم تا زنده‌ام به خونه برای خودم دست و پا  
 کنم . ( به کف دست خودمشت می‌کوبد ) من باید اینکارو  
 بکنم . ( بر می‌گردد طرف عکس و بان چشم میدورزد ) اگه  
 نتونستم ، اگه قبل از اینکه به آرزوم برسم ، بمیرم  
 تو باید اینکارو بکنی . تو باید دنبالشو بگیری .  
 والادست من از خاک بیرون میمونه ؛ ( دستش را تا جایی  
 که ممکن است بطرف سقف دراز میکند )  
 بیرون میمونه !

(نور صحنه به تدریج کم میشود تا جائیکه تنها يك  
لكه نور سایه پنجه مرد را به تصویر می افکند و سپس  
خاموش)

### تك گوئی چهارم

سمت چپ صحنه دایره نورانی به روی رضی که  
اینك سی و دو ساله یا حتی بیشتر شده است ، میافتد  
پشت سر او تصویر پدرش آویخته است که  
بتدریج روشن میشود .

**خدا بنده لوی پسر پدرم** ، مرحوم خدا بنده لوی ، به آرزوش نرسید

مثل هزاران هزار مردم دیگر که به آرزوهایشان  
نمیرسند . يك روز - بعد از سالها - باون محله  
قدیمی خودمون برگشتم . بنظرم عجیب اومد .  
مردم اونجا رو مفلوك تر از اون دیدم که بشه  
ازشون انتقام گرفت . شاید هم خود من ناتوان تر  
از اون بودم که بتونم از کسی انتقام بگیرم .

بهر حال ، من حالا دو تا بچه دارم - بازنم ، که مثل  
خودم در یکی از ادارات کار میکنه دو تائی چرخ  
زندگی رو میگردونیم . زندگیمون میشه گفت  
ای ، بدك نیست . یه آپارتمان چهار اطاقه داریم  
باهاال ، آشپزخانه ، حمام و تلفن . اما خوب  
هنوز مستاجریم . البته این موضوع آنطور که  
برای پدرم اهمیت داشت ، برای ما مطرح نیست

چون امروز دیگه مهم نیست آدم جائی که زندگی میکنه مال خودش باشه. مهم اینه که اونجا راحت زندگی کنه. بله؛ بله. بهمین دلیل هم هست که این روزها داشتن بخچال و تلویزیون و اجاق گاز بمراتب از داشتن خونگی شخصی ضروری تر بنظر میرسه. و خوشبختانه، برای بدست آوردن این چیزها حالا دیگه اتحادیه لازم نیست. آدم سفته میده، راحت! درسته که در یک زندگی قسطی - بقول بعضیها - يك مشت ورقه به تمام سالهای ثمر بخش عمر آدم حکومت میکنه. و آخر هر ماه نتیجه کلیه فعالیتهای آدمو با اصطلاح میمکه ولی در عوض، برای اشخاص با درآمد متوسط - مثل من - امکان دست رسی باین وسایل با دادن سفته چیه؟ هست! خوب این خودش خیلی خوبه. ما حتی امسال موفق شدیم يك اتومبیل بخریم: گرچه اقساطش بنظر تمام نشدنی میاد ولی خوب هرچی باشه اتومبیله آقا! اتومبیله! روزهای جمعه بچه هارو سوار میکنم میبرم سرپل. بعضی جمعه هام از صبح میریم آبعلی. این تنها تفریح ماست که من در آن فرصت میکنم نفس راحتی بکشم اما... نکته اینجاست. درست در همین لحظات

درست در لحظاتی که میخواهم احساس آرامش  
کنم نمیدونم چرا - بدون هیچ دلیل - دلم به  
شدت می گیره . بدون هیچ دلیل در خودم  
احساس تنهائی و بدبختی میکنم . عجیبه . این  
حالت همه جا ممکنه برام پیش بیاد ، در سالن  
سینما . پشت میز کارم تو اداره . در يك مجلس  
مهمانی . یا شب ، وقتی داریم با بچه ها به تلویزیون  
نگاه می کنیم ، این حالت در من ایجاد میشه .  
چه طوری بگم . انگار دور و بر خودم غفلتاً همه  
چیز رو فراموش میکنم . سالها به عقب برمیکردم  
به کودکی درد آلودم . به آن محله غریب . پیش  
مردمی که ... به پدرم فکر میکنم . به آرزوئی که  
داشت . به روزی که مردم بعنوان رئیس اتحادیه  
انتخابش کردن . . به شبی که هیئت مدیره از هم  
پاشید . باز ، به روزی که اهل محل برای تماشای  
اسباب کشی ما جمع شده بودن و از همه بدتر به  
يك قبرستان فکر میکنم ، بادستی که ، از خاک بیرون  
مانده .

پایان . ۱۳ آذر ۱۳۴۵ تهران

## ضمائم .

۱

بهر طویل «صاحبخانه»  
توسط حاجی در پایان تاباودوم خوانده شود



يك روز،

يك روز،

يك روز دل افروز،

که با صدقرواطوار حاجی فیروز،

میدادمژده نوروز،

پدرجد همین مردك وافوری پفیوز،

که امروز،

توی ملك پدرخوندهی من اجاره نشینه،

اونوقت دوزوكلك برام می چینه ،  
اومد ،

خدمت باحشمت ،

باشوكت ،

باصولت ،

پرهیبت ،

صاحب کرم و ..

عاقبت اندیش و ..

فرنکی وش و ..

نیکوروش و ..

تیز نگاه و .. فلك آسا و .. قدر قدرت ،

الحاج مفتن نظر فتنه ممالك ،

یعنی جد پدر خونده ی بنده ؟

که ای مرد ،

ای مرد نکو کار ،

ای قادر قهار ،

بمن قرض بده يك دوسه بدر زرو ..

چون هست مرا زخم به اثنی عشر و ..

میل سیاحت به سرو ..

عزم سفر در دل و ..

لیکن !

همه گویند ..

که خرج سفر و ماندن و خوش بودن ..  
در ملک اروپا،

بسیار گران است .

و چیزی که عیان است ،

چه حاجت به بیان است .

بهر حال ،

بمن زربده و .. در عوض ،

این خانه گرو بادشمارا !

الحاج مفتن نظرفتنه ممالک ،

یعنی جد پدر خونده ی بنده

که بر مقبره اش نور بباراد !

به صد آب ،

به صد تاب

بدوداد دو بدره زرنه !

شش بدره زرناب ؛

زرزرد ،

زر سرخ ،

به رنگ می و عناب .

و آنمرد ،

پدر جدهمین مردک و افوری دیوث ؛

رفت روس ؛

پاریس ؛

لندن!

بمن چه که کجارت و

چه ما کرد و

چه باشد،

به الحاج مفتن نظرفتنه ممالك چه ،

که زرها همه شد خرج اتینا؛

بهر حال ،

این خانه گروماند .

یک نسل سقط شد؛

نسل دیگر آمد .

این خانه گروماند .. گروماند .. گروماند ..

تا اینکه تصاحب شد؛

خوب با پا ،

پرنده لونه میخواود؛

خونه صاب خونه میخواود؛

شمافتوا بدین

تقصیر من بود؟

که تا چشمو واز کردم . گفتن .

توئی مالک این خونه و این راسته و این ملک .. ؟

خوب تو باش صاب خونه ی من .

بتون !

باشی !



کی بخیله؟

(به خانه نگاه میکند)

انصافم خوب چیزیه!.

۲

پیش پرده مستاجرین  
توسط مستاجران در پایان تابلوی سوم اجرامیگردد.

غضنفر ای دوستان ، همشهریان ، مستاجران  
گردد هم آئیم

یکنفر آخ جون؛

جماعت گردد هم آئیم .

آقامهدی تا کی میخوانی ، در شهر خود ، در ملک خود  
بیخانه باشیم

یکنفر آخ جون؛

جماعت بیخانه باشیم .

غضنفر توستور جهانی .

جماعت مستاجر ایرانی .

آقامهدی تا کی عقب میمانی ،

جماعت مستاجر ایرانی ،

خوش قلم ما هم مثال صاب خونه ، اندر حیات ، حق حیات

، بیخواهیم ،

تازنده هستیم

تازنده هستیم .

مايك وجب خاك از خدا در خاك خود ميخواهيم

تازنده هستیم .

جماعت

ميرزا علي

تازنده هستیم .

توسرور جهانی .

مستاجر ایرانی .

تاکی عقب میمانی .

مستاجر ایرانی .

جماعت

خوش قلم

جماعت

ميرزا علي

جماعت

۳

پیش پرده خط نویس

توسط خوش قلم در پایان تا بلوی چهارم

خوانده میشود .

\* \* \*

من که خط می نویسم .

کاتب و خوشنویسم .

بر همه خوشنویسان .

در حقیقت رئیس !

با همه دانستی... هافقیرم .

از که باید داد خود را بگیرم .

خوش قلم

بی‌خبران را همه‌جا دیده‌ام شاد و خندان  
 اهل هنر مانده سرش بی‌کلاه ای‌رفیقان.  
 لیکن از زندگانی ،  
 من بجان تو سیرم !  
 پول می‌خواوم پول می‌خواوم پول ،  
 چون می‌خواوم زن بگیرم !  
 هر جا که پول دار به هنرمند سره ای‌پسر جان  
 هر کی بگه پول نمی‌خواوم بی‌چک و چونه خره‌ای  
 پسر جان ،  
 من هنرمندم فروشم ،  
 چون که اهل حسابم !  
 چون نمی‌خواوم پس از این ،  
 شب‌ها تنها بخوابم !

## ۴

### امش پرده

« چراغ از بهر تاریکی نگهدار »  
 توسط چهارتن از اعضای هیئت مدیره  
 در پایان تابلوی پنجم خوانده می‌شود .

\* ❦ \*

ای دسته مستاجرین زمن این را بشنوید

خوش قلم

پیش از اینده از کرده‌ی خود پشیمان شوید

در افتادن با صابِ خونه کار خطرناکیه .

آگه یخمون نگرفت جواب اون باکیه .

از من بشنو صابِ خونه رو از خود میازار

میکه چراغ از بهر تاریکی نگهدار

من عمریه مستاجریم به جون آقا خوش قلم ا

میدونم!

از دست صابِ خونه شده بخدا خون این دلم !

حق داری ا

اما صابِ خونه هر چی هست پولداره ، زورداره

درسته ا

با پول و زور در بیفتیم ؟ مکه تنم می خواره ؟

بعله ا

منم میکم صابِ خونه رو از خود میازار .

میکه چراغ از بهر تاریکی نگهدار ،

هر چهار نفر

میرزا علی

خوش قلم

میرزا علی

خوش قلم

میرزا علی

خوش قلم

میرزا علی

خوش قلم

میرزا علی

هر چهار نفر

من باشما مخالفم شما دازین چرت میکنین

دهه !

زیر آب اتحاد مارو دازین میزنین .

این یکی رو !

اتحادیه ممکنه واسه ماها نون کنه .

آقامهدی

میرزا علی

آقامهدی

میرزا علی

آقامهدی

ممکنه؛	خوش قلم
اما باید عاقل باشیم که مبادا خون کنه .	آقامهدی
آفرین؛	خوش قلم
باین زودی صاب خونه رواز خود میازار .	آقامهدی
میگه چراغ از بهر تاریکی نگهدار !	هر چهار نفر
من تشکم خاک خداس لحافم آسمونه .	غضنفر
راحت ؟	میرزا علی
نه اجاره خونه دارم ونه جور صاب خونه .	غضنفر
این درسته !	میرزا علی
اما جائی نمیخواهم که زمینش تر باشه .	غضنفر
عین من !	آقامهدی
هر جانش بود وامیستم اگه روخنجر باشه .	غضنفر
نتیجه ؟	خوش قلم
آدم پولدارو اصلا از خود میازار !	غضنفر
میگه چراغ از بهر تاریکی نگهدار !	هر چهار نفر

## ۵

پیش پرده « آدم ددری میشه »  
توسط غضنفر در پایان تابلوی ششم  
خوانده میشود .

زبس افتاده ام من کنج زندون	غضنفر
توهر کاری شده مگر کربیا بون	
تودعوا اگه بیاره پول مثل بارون	

نصیب ماست کتکهای فراوون

من چه سازم ای رفیقون؟

آدم ددری میشه تو ملک ایرون؛

الم شنگه راه میندازه آدم خل؛

توی هجل میافته آسمون جل؛

سرت درد میکنه بکوب به دینفال؛

اگه دردش کمه نییچ بدستمال؛

من چه سازم ای رفیقون؟

آدم ددری میشه تو ملک ایرون؛

تونیکی میکن ودر دجله انداز،

باشاخ گاو خودت رادر میانداز؛

ریاست باریاست لات بالات؛

کبوتر با کبوتر باز با باز.

من چه سازم ای رفیقون؟

آدم ددری میشه تو ملک ایرون،

این نمایشنامه برای نخستین بار در ۵ شنبه ۲۹ دیماه در تالار  
۲۵ شهریور به صحنه آمد با همکاری هنرمندان زیر

حسین خدا بنده لو	جمشید مشایخی
مادر	جمیله شیخی
رضی	سعید ساعتچی
حاجی	محمد علی کشاورز
خوش قلم	پروین فنی زاده
غضنفر	منوچهر فرید
میرزا علی	اسماعیل داوود
آقاسید مهدی	فریدون نوری
روستائی	خسرو شجاع زاده
مأمور شماره یک	محمود رئوفی
مأمور شماره دو	جواد میرمیران
مأمور اجرا	رشید بهنام
خدا بنده لو	پروین صیاد

### مستاجرین و اهالی

عبداله عبدالوهابی - غلامعلی نبی پور - محمد مطهری - ناصر ادهمی  
ناصر نجفی - علی اکبر وجگانی - مجید ساعتچی

\*

\*\*

آسید امین زاده  
داود رشیدی

طراح دکور  
کارگردان

انتشارات مرکز نمایش پدید

---

وابسته به تلویزیون ملی ایران

---

نشریه‌ی شماره‌ی يك - دیماه ۱۳۴۵